

جرم‌شناسی فراملی

به سوی جرم‌شناسی جنایات بین‌المللی

ویراستاران متن انگلیسی: آلت سمولرز و رولف هاومن

برگردان فارسی: گروهی از پژوهش‌گران علوم جنایی

به کوشش:

حمیدرضا نیکوکار

با دیباچه:

علی حسین نجفی ابرندآبادی



عنوان و نام پدیدآور: جرم‌شناسی فراملی: به‌سوی جرم‌شناسی جنایات بین‌المللی / ویراستاران متن انگلیسی: آلت سمولرز، رولف هاومن؛ برگردان فارسی: گروهی از پژوهشگران علوم جنایی؛ به کوشش حمیدرضا نیکوکار؛ با دیباچه: علی‌حسین نجفی ابرندآبادی.

مشخصات نشر : تهران: نشر میزان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۸۱۶ ص.

شابک : 978-964-511-946-9

وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا

عنوان دیگر : به سوی جرم‌شناسی جنایات بین‌المللی

موضوع : جرایم فراملی - Transnational crime

موضوع : جرم‌شناسی - Criminology

موضوع : جرایم علیه بشریت - Crimes against humanity

شناسه افزوده : اسمولرز، آلت، ۱۹۶۷ - ویراستار Smeulers, Alette

شناسه افزوده : هاومن، رولف، ویراستار - Haveman, Roelof

شناسه افزوده : نیکوکار، حمیدرضا، ۱۳۶۲ -

شناسه افزوده : نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، ۱۳۳۱ - دیباچه

رده‌بندی کنگره : HV ۶۲۵۲/ج۳ ۱۳۹۶

رده‌بندی دیویی : ۳۶۴/۱۳۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۹۷۹۳۱۰

هرگونه تکثیر (اعم از چاپ، کپی، قابل الکترونیکی و...) از این اثر بدون اخذ مجوز از ناشر خلاف قانون بوده و بیکره قانونی دارد.
لطفاً در صورت مشاهده، موارد را به شماره تلفن‌های ذیل اطلاع دهید.

۱۱۴۷

نشر میزان

جرم‌شناسی فراملی

به سوی جرم‌شناسی جنایات بین‌المللی

آلت سمولرز، رولف هاومن

به کوشش: دکتر حمیدرضا نیکوکار

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۶

قیمت: ۵۷۰۰۰ تومان

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۱-۹۴۶-۹

دفتر مرکزی: خ شهید بهشتی، بعد از چهارراه سهروردی، خ کاووسی‌فر، کوچه نکبسا، پلاک ۳۲، تلفن ۸۸۵۲۹۱۳۱

فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، ابتدای خ فخرآزی، پلاک ۸۳، تلفن ۶۶۲۶۷۷۷۰

واحد پخش و فروش: خیابان سمیه، بین مفتوح و فرصت، پلاک ۱۰۴، تلفن ۸۸۳۴۹۵۲۹-۳۱

پست الکترونیکی: mizannasher@yahoo.com وب سایت: www.mizan-law.ir

فصل نهم: اندیشه‌های ویرانگر:

نسل‌زدایی و نقش ایدئولوژی^۱

نویسنده: الکس الوارز^۲

برگردان: رحیم نوبهار^۳ و فاطمه نوبهار^۴

« نیروی محرکه نخستینی که سبب نسل‌زدایی می‌شود، آسیب‌شناسی افرادی نیست که نسل‌زدایی را سازمان‌دهی می‌کنند و مرتکب می‌شوند، بلکه آسیب‌شناسی اندیشه‌هایی است که آن‌ها را هدایت می‌کند. » (آنزولویک، ۱۹۹۹: ۴)

پیشگفتار مترجمین:

الکس الوارز استاد جرم‌شناسی و حقوق کیفری دانشگاه آریزونا شمالی در مقاله پیش رو انگشت تأکید بر نکته مهمی گزارده است: نقش ایدئولوژی، جزمیت‌ها و باورهای جزمی در وقوع نسل‌زدایی. او در مقام علت‌شناسی نسل‌زدایی به عنوان پدیده‌ای جنایی از دیدگاه‌های سطحی رایج فراتر رفته و به انواع باورها و حتی نقش اسطوره‌های تاریخی در

1. Destructive Beliefs: Genocide and the Role of Ideology.

۲. ویراستار: الکس الوارز (Alex Alvarez) دکترای جامعه‌شناسی خود را در سال ۱۹۹۱ از دانشگاه نیو همپشایر دریافت کرد و اکنون استاد عدالت کیفری دانشگاه آریزونا شمالی است. او در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ بنیان‌گذار و مدیر مؤسسه آموزش هولوکاست، تسامح، و ارزش‌های انسانی بوده است. خشونت جمعی و میان‌فردی، از جمله قتل و نسل‌زدایی، از زمینه‌های اصلی پژوهشی اوست. نخستین کتاب او با عنوان دولت‌ها، شهروندان، و نسل‌زدایی در سال ۲۰۰۱ در انتشارات دانشگاه ایندیانا به چاپ رسید و در سال ۲۰۰۲ از نامزدهای دریافت جایزه کتاب سال فرهنگستان علوم کیفری و در سال ۲۰۰۳ از نامزدهای دریافت جایزه انجمن بین‌المللی پژوهش در نسل‌زدایی بود. قتل به سبک آمریکایی (۲۰۰۲) و خشونت: معضلی دیرپا (۲۰۰۷) از دیگر کتاب‌های او هستند. او هم‌چنین از ویراستاران ژورنال خشونت و بزه‌دیدگی، از مؤسسان و ویراستاران ژورنال مطالعات نسل‌زدایی و پیش‌گیری، از ویراستاران فهرست نسل‌زدایی اچ، و از اعضای شورای سردبیری ژورنال بین‌المللی جنایات جنگی، نسل‌زدایی، و جنایت علیه بشریت و ژورنال انگاره‌ها و معضلات اجتماعی بوده است. او برای ارائه نتایج پژوهش‌هایش به کشورهایی هم‌چون اتریش، بوسنی، کانادا، آلمان، هلند، و سوئد دعوت شده است. دکتر الوارز هم‌چنین در موضوعات گوناگون از جمله بررسی مرگ‌ومیر، خشونت، نسل‌زدایی، و قلدری سخنرانی کرده و کارگاه آموزشی برگزار می‌کند.

۳. عضو هیأت علمی دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.

۴. کارشناس ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.

ارتکاب نسل‌زدایی پرداخته است. او به‌ویژه به نقش احساسات و انواع باورهای ایدئولوژیک در تضمین و توجیه جنبه‌های ذهنی نسل‌زدایی توجه کرده است. او با برشمردن گونه‌های نسل‌زدایی نمونه‌های نسل‌زدایی ایدئولوژیک را واکاوی نموده است. ایدئولوژی در این نگاه البته به باورهای دینی و آسمانی اختصاص ندارد؛ بلکه طیف گسترده‌ای از باورها را در بر می‌گیرد. آورده *الوارز* این است که نسل‌زدایی بدون ایدئولوژی به معنای موسع آن، ناممکن است و در پس هر نسل‌زدایی نوعی ایدئولوژی نهفته است. او پس از تعریف ایدئولوژی در معنای گسترده آن ضمن اشاره به کارکرد مثبت ایدئولوژی در معنا بخشی به جهان نقش توجیهی آن در مشروعیت بخشی به نسل‌زدایی را از زوایای گوناگون واکاوی کرده است. ایدئولوژی، مشروعیت نسل‌زدایی را تضمین می‌کند و به مرتکبان این جنایت غیر انسانی آرامش درونی می‌دهد و آنان را متقاعد می‌سازد که برای اهداف موجهی نسل‌زدایی می‌کنند.

به لحاظ روشی، بحث‌های *الوارز* در سطح نظری و انتزاعی باقی نمی‌ماند؛ او در سراسر نوشته خود می‌کوشد تا با اشاره به پرونده نسل‌زدایی‌های بزرگ که برای ما شناخته شده‌اند آن‌ها را به‌ویژه از چشم‌انداز نقش ایدئولوژی در موجه‌سازی آن‌ها مورد توجه قرار دهد. او هم‌چنین به انواع سوءاستفاده دولت‌ها از باورهای ایدئولوژیک اشاره می‌کند. در تقسیم‌بندی *الوارز* اندیشه‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه، حس و باور به قربانی شدن یک ملت یا قوم در گذشته، اندیشه‌های عاری از انسانیت، دیگران را سپر بلای خویشتن ساختن و جهان‌بینی‌های مطلق‌گرایانه مانند مارکسیسم و آرمان‌گرایی‌های اتوپیایی از جمله رویکردهای ایدئولوژیک هستند که می‌توانند در توجیه نسل‌زدایی نقش مهمی ایفا کنند.

باری مباحثی از این دست می‌تواند برای پیروان همه عقاید و ادیان و از جمله ما مسلمانان بسیار سودمند و الهام‌بخش باشد. اگر باورهای جزمی آن‌گونه که *الوارز* ترسیم کرده است می‌تواند در ارتکاب نسل‌زدایی و توجیه آن نقش داشته باشد، اسلام هم تا آن‌جا که هم‌چون یک ایدئولوژی قلمداد می‌شود این ظرفیت را دارد تا با بدفهمی و تفسیر نامناسب از آن به ابزاری برای توجیه نسل‌زدایی تبدیل شود. این تنها یک فرضیه و احتمال نیست؛ جنایت‌های هولناکی که در زمان ما سال‌هاست توسط گروه‌های تکفیری به نام اسلام انجام می‌شود شاهد روشن این ادعاست. البته این تنها نمونه اسف‌انگیز برداشت‌های غیرانسانی و جزم‌گرایانه از اسلام نیست، تاریخ انباشته است از جنگ‌های بی رحمانه‌ای که به نام دین و از جمله اسلام صورت گرفته است. بدین‌سان اهمیت فهم و برداشت انسانی از دین آشکار می‌شود. مفسر دین پیوسته باید انسانیت را هم‌چون معیاری برای درک

درست دین قلمداد کند و بر آن باشد که آنچه انسان و انسانیت را نفی می‌کند نمی‌تواند دین باشد. در پژوهش‌های اسلامی، متکلمان اسلامی از دیرباز یکی از دلایل نبوت را حفظ نوع انسان و نظم و انتظام زندگی او دانسته‌اند.^۱ همین استدلال انسان‌گرایانه که به انسان و انسانیت بها می‌دهد باید محور فهم احکام شریعت هم باشد؛ درک انسانی از دین ضرورت گریزناپذیر زمانه ما و هر زمانه‌ای است؛ نه صرفاً از آن‌رو که این کار به لحاظ عملی سودمند است بلکه از آن‌رو که دین انسان ستیز اساساً دین نیست.

۱- درآمد:

فهم ما از کشتار دسته‌جمعی در سال‌های اخیر بسیار پیشرفت کرده است. دانش‌پژوهان به‌طور فزاینده‌ای بسیاری از انواع سازوکارها و رویه‌ها را شناسایی کرده‌اند که برای میسر ساختن توسعه و رخ دادن نسل‌زدایی‌ها حیاتی‌اند (بنگرید به: آلوارز، ۲۰۰۱؛ جونز، ۲۰۰۶؛ مان، ۲۰۰۵). اکنون ما می‌فهمیم که نسل‌زدایی از جهات گوناگون پدیده‌ای بسیار متناقض به نظر می‌آید. نسل‌زدایی هم‌زمان هم عقلانی و هم غیرعقلانی است؛ هدفمند اما بی‌معنا است، معقول و نامعقول است. این طبیعت متناقض شاید به بهترین نحو، زمانی نشان داده می‌شود که انگیزه‌ها و عقایدی که به ارتکاب چنین جنایتی می‌انجامد را بررسی کنیم. به اعتباری به نظر می‌رسد نسل‌زدایی نوعاً توسط دولتی تشویق می‌شود که ابتدا تصمیم می‌گیرد گروه جمعیتی خاصی باید از جامعه ملی حذف شود؛ سپس ساز و برگ و منابع لازم برای به‌دست آوردن آن هدف مخرب را سازمان‌دهی می‌کند. در حالی که زمینه خاص نسل‌زدایی ممکن است از موردی به مورد دیگر متفاوت باشد، به نظر می‌رسد که عقلانیت اساسی تقریباً همیشه وجود دارد. با این حال اگرچه تصمیم به ظاهر عقلانی هر چند سرزنش‌پذیر است، برای نابود کردن یک جمعیت و گام‌های منسجمی که برای اجرای آن تصمیم لازم است اغلب نه تنها بر دلایل عقلانی و قابل فهم مبتنی است، که هم‌چنین بر پیش‌فرض‌ها و استدلال‌های غیرمنطقی و احساسی‌ای مبتنی است که از شماری اسطوره‌های تاریخی، کلیشه‌ها، بیگانه‌هراسی و دیگر انواع اعتقادات و دیدگاه‌ها ناشی شده است. این عناصر ادراکی مؤثر، اغلب در هدایت و شکل‌دهی به دیگر فرآیندهای تصمیم‌گیری عمل‌گرایانه ضروری‌اند. نباید از این مطلب شگفت‌زده باشیم که پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که عناصر احساسی بخش تمام و کمال از تمام فرآیندهای استدلالی هستند، یا

همان‌گونه که دیوید هیوم^۱ نوشته است: «خرد به تنهایی نمی‌تواند عملی را تولید کند یا سبب تولید اراده شود (...).» خرد برده اشتیاق است و باید هم باشد و هیچ‌گاه نمی‌تواند به کار دیگری جز خدمت و اطاعت از اشتیاق تظاهر کند (هوم، ۱۹۴: ۲۴ و ۲۵). به عبارت دیگر، روند فکری به ظاهر منطقی و عقلانی رهبران سیاسی که سیاست‌های نسل‌کشانه را پی می‌گیرند، عمدتاً با احساسات غیرمنطقی و غیرعقلانی شکل گرفته است که برای توجیه خشونت به کار گرفته می‌شود. این به نوعی غیرعقلانیت عقلانی^۲ است. این عنصر احساسی نسل‌زدایی اغلب نادیده گرفته می‌شود، اما همیشه جنبه مهمی از این جنایت است.

این بخش از کتاب متضمن کاوشی مختصر از نقشی است که اندیشه‌ها و عقاید بنیادین در تسهیل رویه‌های نسل‌کشانه بازی می‌کند. این نظام‌های عقیده یا به تعبیر مناسب‌تر، ایدئولوژی‌ها در فراهم آوردن عناصر غیرخردمندانه و غیرعقلانی ضروری برای اتفاق افتادن هر نسل‌زدایی نقشی مهم دارند. به عبارت دیگر، در حالی که یک دولت ممکن است به صورت ظاهری توسط منافع روشن سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی به پیگیری سیاست‌های نسل‌کشانه تحریک شده باشد، انگیزه‌ها عموماً توسط ایدئولوژی‌های متعددی حمایت و توجیه شده است که توجیه لازم برای کشتار یک‌جای مرد و زن و کودک متعلق به گروه قربانی هدف را فراهم می‌آورد. شوربختانه بیش‌تر پژوهش‌های رایج درباره نسل‌زدایی، نقش ایدئولوژی در تجویز خشونت را یا نادیده یا دست‌کم می‌گیرد. یک استثنا بر این قاعده کلی در کار اروین استاب^۳ دیده می‌شود که پیشنهاد می‌دهد ایدئولوژی‌ها «تقریباً همیشه بخشی از روند نسل‌زدایی اند» (استاب، ۲۰۰۳: ۳۵۳)؛ در حالی که استثنای دیگری در کار جامعه‌شناس هلن فین^۴ یافت می‌شود که اندیشه‌هایش ارزش کاوش بیش‌تری را دارد.

۲- گونه‌شناسی نسل‌زدایی

هلن فین، دانش‌پژوه برجسته حوزه نسل‌زدایی،^۵ به چهار گونه اولیه از نسل‌زدایی بر اساس انگیزه اشاره کرده است: آن‌ها عبارتند از: توسعه‌ای؛ مستبدانه؛ ایدئولوژیک؛ و

1. David Hume.

2. Rational Irrationality.

3. Ervin Staub.

4. Helen Fein.

5. ویراستار: ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری: منظور از «نسل‌زدایی» در این اساسنامه، هر یک از اعمال زیر است که به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از حیث همین عناوین ارتکاب می‌یابد. الف: قتل اعضای گروه، ب: ایراد صدمه شدید نسبت به تمامیت جسمی یا روحی اعضای گروه، ج: قرار دادن عمدی گروه در معرض شرایط زندگی نامناسبی که منتهی به زوال کلی یا جزئی قوای جسمی آن بشود، د: تحمیل اقداماتی به منظور جلوگیری از فرزندآوری در گروه، ه: انتقال اجباری کودکان گروه به گروه دیگر (برای مطالعه بیش‌تر به پیوست دوم مراجعه کنید).

سزاگرایانه^۱ (چارنی، ۱۹۹۹). در نسل‌زدایی‌های توسعه‌ای گروه‌های هدف به عنوان مانعی برای استعمار یا استثمار منابع یک ناحیه جغرافیایی معین قلمداد می‌شوند. این‌گونه نسل‌زدایی اغلب در مورد مردم بومی اتفاق می‌افتد که گاه به عنوان مانعی بر سر راه پیشرفت قلمداد شده‌اند. برای نمونه در آمریکای مرکزی و جنوبی، بسیاری از مردم بومی زیر کنترل سیاست‌های نسل‌کشانه بودند؛ چون برخی دولت‌ها تلاش کردند آن‌ها را از زمین‌هایی که معلوم بود دارای نفت، طلا و یا دیگر منابع ارزشمند است برانند (چرچیل، ۱۹۹۷؛ هیچکات و تد، ۱۹۹۷؛ جونز، ۲۰۰۶). در نسل‌زدایی مستبدانه دولت‌ها از نسل‌زدایی هم‌چون سلاحی علیه رقیبان قدرت سیاسی استفاده می‌کنند. برای مثال جوزف استالین برای نابودسازی اعضای انواع گروه‌های سیاسی، اقتصادی و ملی به سختی کار کرد؛ زیرا آن‌ها را تهدیدی علیه تحکیم قدرت خویش می‌پنداشت (کانکوست، ۱۹۹۰؛ دولت، ۱۹۸۵؛ روگوین، ۱۹۹۸). این نسل‌زدایی شامل بسیاری از هم‌پیمانان سابق وی در بلشویک‌ها هم شد. حکومت‌های دیکتاتوری پیوسته دل‌مشغول تمرکز قدرت‌اند و هدف از این نوع خاص نسل‌زدایی اساساً از میان برداشتن هرگونه مانعی برای هندسه کنترل است. نسل‌زدایی ایدئولوژیک به نابودسازی عمدی یک جمعیت به علت نظامی از عقیده یا عقیده‌ها مربوط می‌شود. به دلائل واضحی این‌گونه نسل‌زدایی بیش‌ترین وجه ایدئولوژیک است را داراست؛ زیرا از آن‌رو رخ می‌دهد که اعضای یک جامعه، به ویژه آنان که قدرت سیاسی دارند، دارای عقایدی هستند که آن عقاید به اقدام برای نابودسازی یک جمعیت تشویق می‌کند. شاید بهترین نمونه این نوع نسل‌زدایی، هولوکاست^۲ است که در آن نازی‌ها به برخی عقاید علمی و پزشکی در مورد برتری نژادی مسلم مردم آریایی معتقد بودند (آلوارز، ۲۰۰۲؛ بورلی و وپرمن، ۱۹۹۱؛ فریدلندر، ۱۹۹۵؛ ویندلینگ، ۲۰۰۰؛ ویز، ۱۹۹۶). در این جهان‌بینی، یهودیان و کولی‌ها و بردگان تهدیدی علیه پاکی ژنتیکی^۳ نژاد آریایی بود. پاسخ نازی‌ها به این فرمان

1. Retributive.

۲. ویراستار: هولوکاست (Holocauste) واژه‌ای یونانی است و از ترکیب دو کلمه Holo، معادل Whole انگلیسی، یعنی همه و کل و Kaustos، معادل Cauterise انگلیسی یعنی سوزاندن و داغ کردن ساخته شده است. بنابر این هولوکاست، از نظر لغوی و معنای تحت‌اللفظی یعنی «همه‌سوزی» یا «تمام‌سوزی» و نابودی کامل ... گسترده از طریق سوزاندن. هولوکاست به معنای فاجعه، مصیبت، بلا، طوفان و تحولات عمده و ناگهانی نیز آمده است. اما، مفهومی که از این واژه در ادبیات سیاسی جهان، به‌طور گسترده است و با حرف بزرگ H و به عنوان خاص نوشته می‌شود، مترداف با «یهودی‌ستیزی» است. تعریفی که از هولوکاست شده این است که در جریان جنگ دوم جهانی، شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسرای جنگی آلمان نازی در «اتاق‌های گاز» خفته شده و اجساد آن‌ها در «کوره‌های آدم‌سوزی» مجاور سوزانده و به خاکستر تبدیل شده است (منبع: دوست‌محمدی، محمد (۱۳۹۱)، نگاهی نو به داستان هولوکاست، علوم سیاسی، شماره بیست‌ویک، بهار).

3. Genetic Purity.

ایدئولوژیک، نسل‌زدایی بود. به همین ترتیب، نسل‌زدایی در کامبوج در طول دهه ۱۹۷۰ نمونه‌ای از نسل‌زدایی ایدئولوژیک است. خمرهای سرخ^۱ در تلاش برای تأسیس یک دولت

۱. ویراستار: رژیم خمرهای سرخ (Khmer Rouge) تحت رهبری سولات سار معروف به پل پوت (۱۹۹۸-۱۹۲۵) سیاستمدار مائیتست که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ بر کامبوج حکم راند، پس از پنج سال جنگ داخلی و در هم شکستن پایه‌های حکومت پادشاهی با حمایت مستقیم و آشکار ویتنام با تکیه بر خستگی مردم از ادامه جنگ‌های داخلی و طرح شعارهای جذاب علیه نظام پادشاهی و تحقق آرمان‌های کشاورزان به قدرت رسید. حزب ایدئال کمونیست کشاورزی کامبوج (حزب سیاسی خمرهای سرخ) پس از کودتا، به عنوان حزب طرف‌دار صلح موفق به جلب حمایت روستاییان شد با در دست گرفتن قدرت، تغییرات شدید اجتماعی برای نیل به خودکفایی ایجاد کردند. بدین منظور حکومت دموکراتیک کامبوج را تأسیس و با شعار «یک گام بزرگ به جلو» نسبت به تخلیه فوری شهرها اقدام کردند. مردم را به کار منظم و اجباری در مزارع وا داشتند. و افراد متهم به مخالفت، بلافاصله شکنجه و اعدام می‌شدند. تخمین زده می‌شود بیش از دو میلیون نفر از اهالی کامبوج یعنی تقریباً یک چهارم جمعیت، بین سال‌های ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۷۹ به وسیله رژیم مائوئیستی خمرهای سرخ کشته شده یا بر اثر فرسودگی و گرسنگی جان خود را از دست دادند. رهبران خمرهای سرخ، تحصیل کودکان فرانسه و پیرو منش حزب کمونیست فرانسه بود. رهبران خمرهای سرخ، تحصیل کردگان فرانسه و پیرو منش حزب کمونیست فرانسه بودند. آن‌ها با تعیین «سال صفر»، بوداییان و مسلمانان، متفکرین تحصیل کرده در غرب، تحصیل کرده‌های داخلی، کسانی که با کشورهای غربی یا ویتنام رابطه داشتند، افراد ناتوان، چاق، چینی‌ها، لائوسی و ویتنامی را هدف قرار داده در کشتزارهای مرگ، در گودال‌هایی که خود آن مردم حفر می‌کردند، به قتل رسانده یا زنده در همان جا به خاک می‌سپردند و در مورد سایرین سعی در امحای فرهنگ یا تحمیل ایدئولوژی خود کردند. پل پوت در خانواده‌ای نسبتاً ثروتمند چینی، کامبوجی در سال ۱۹۲۵ به دنیا آمد و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ در کالج ای اف آر پاریس مشغول تحصیل در رشته الکتریسیته رادیویی شد که ناموفق ماند - می‌گویند با توجه به وضعیت و سطح فرهنگی مخاطبان که اغلب روستایی و کم سواد بودند تحصیلات ناموفق پل پوت دلیل موقعیت سیاسی او بود. هم زمان با تشکیلات بین‌المللی کارگری که به ساخت پل در یوگسلاوی می‌پرداخت، همکاری می‌کرد. پس از به رسمیت شناختن ویتنام به وسیله شوروی سابق (سال ۱۹۵۰) پل پوت، دلایل استقلال ویتنام را دستمایه فکری خود قرار داد و به سلول‌های مخفی کمیته کمونیستی فرانسه پیوست و کمی بعد راهی کامبوج شد و به کمک ویتنامی‌ها وارد جنگ علیه دولت وقت شد. منازعات مسلحانه میان گروه‌های کامبوجی و دولت در ۱۹۵۴ موجب دوپارگی شرق کشور شد و بر اساس معاهده صلح ژنو در همین سال مقرر شد ویتنام نیروهای خود را از کامبوج خارج سازد. مع ذلک، ظرف مدت کوتاهی جناح‌های چپ و راست وارد میدان شدند و جنگ داخلی برای تصاحب قدرت در کامبوج در گرفت. انتخابات ناعادلانه مجلس ملی در ۱۹۵۵، چپ‌های کامبوج را از به دست آوردن قدرت به شیوه قانونی ناامید کرد. دولت وقت کامبوج بسیاری از رهبران چپ را پس از انتخابات مجلس مورد تعقیب قرار داد و پیرو آن بسیاری از روزنامه‌های وابسته به این جناح نیز تعطیل و بسیاری از کمونیست‌ها دستگیر و اعدام شدند. این رویه، جنبش کمونیست‌ها را در تنگنا قرار داد و موجب شد پل پوت به رهبری حزب کمونیست برسد و نخستین پایه‌های حکومتی خمر سرخ در مرز ویتنام و کامبوج شکل گرفت. در همان ایام، خمرهای سرخ و پل پوت از جانب ۶۳ دولت جهان و به عنوان دولت اصلی کامبوج به رسمیت شناخته شدند و کمی بعد کرسی کامبوج در سازمان ملل متحد به خمرهای سرخ اختصاص یافت. در پی این تحولات خمرها در ۱۹۷۴ تصمیم به تخلیه شهرها و انتقال مردم به حاشیه شهرها، انتشار پول و موافقت با دور اول کشتارها گرفتند! و در ۱۷ آوریل سال ۱۹۷۵ پایتخت کامبوج را تسخیر کردند و بدین ترتیب پایه ظهور دیکتاتوری پل پوت و کشتارهای وسیع در کامبوج بنا نهاده شد. در همان سال قانون اساسی تصویب شد و نام کشور نیز به‌طور رسمی به جمهوری کامبوج تغییر نام یافت. پل پوت افراد را به سه گروه تقسیم کرده بود. گروه اول افراد کاملاً راست (که قهراً محکوم به امحا بودند)، گروه دوم کاندیداها (که می‌بایست تعیین وضعیت می‌شدند) و گروه سوم ذخیره‌ها بودند. گروه اخیر شامل افرادی بود که در لیست انتظار مرگ در اردوگاه‌های کار اجباری مستقر بودند و در عین حال، پیوسته از رادیوی سراسری کامبوج اعلام می‌شد برای بازسازی مزارع اشتراکی فقط به یک میلیون یا دو میلیون نفر از آن‌ها نیاز است و بقیه بیهوده زندگی می‌کنند و ضرب‌المثل معروف خود پل پوت: نگهداری تو هیچ نفعی ندارد، نابودی تو نیز هیچ ضرری ندارد، تعفن کشتارهای جمعی را در همه جا پراکنده بود! صدها هزار مردم کامبوج که تحت نام ذخیره‌ها طبقه بندی می‌شدند در مزارع مرگ با دست خود گورهای جمعی را حفر می‌کردند تا سربازان پل پوت آن‌ها را با اشیای فلزی، پتک و چکش

کامبوجی اتوپیایی و آرمانی بودند که هم دارای خودکفایی و هم پاکی قومی باشد. برای فراموشی گذشته و شروع دوباره و ساختن این نوع جامعه جدید، رژیم کمر همت به کشتار هر کسی بست که بیگانه یا دارای تأثیر فسادآور تلقی می‌شد (جکسون، ۱۹۸۹؛ کرنان، ۱۹۹۶). آخرین مورد در گونه‌شناسی فین، نسل‌زدایی‌های سزاگرایانه است که توسط یک گروه علیه گروه دیگر برای حمایت از یک نظم سیاسی و یا اجتماعی سلسله‌مراتبی و طبقه‌بندی شده یا تغییر چنین نظمی ارتکاب می‌یابد. نسل‌زدایی رواندا نمونه‌ای از این‌گونه نسل‌زدایی است؛ خشونت‌هایی که توسط تندروهای دولت هوتو^۱ برای حفظ قدرت و امتیازات علیه گروه اقلیت جمعیتی توتسی که در گذشته از موقعیت برتر نسبت به اکثریت هوتو برخوردار بودند به راه انداخته شد (دس‌فورگس، ۱۹۹۹؛ تیلور، ۱۹۹۹).

گونه‌شناسی هلن فین نشان می‌دهد که نسل‌زدایی‌ها به دلایل قابل فهمی ارتکاب می‌یابند. آن‌گونه که دسته‌بندی فین از نسل‌زدایی نشان می‌دهد، نسل‌زدایی نهایتاً به این دلیل رخ می‌دهد که مقامات دولتی تصمیم می‌گیرند که نسل‌زدایی روش مرجح برای به‌دست آوردن برخی اهداف است. نسل‌زدایی در حالی که ممکن است از نظر خارجی‌ها و جامعه بزرگ‌تر جهانی کاملاً غیرموجه و غیرمنطقی باشد، از نظر مقاماتی که سیاست‌های مخرب نسل‌زدایی را دیکته می‌کنند، کاملاً معنادار است. متأسفانه گونه‌شناسی فین با آن‌که سودمند است، هم‌چنان نقش ایدئولوژی را به حاشیه اقدام نسل‌کشانه می‌برد؛ زیرا آن‌گونه که از نوشته او برمی‌آید دست‌کم تا آن‌جا که انگیزه‌های آغازین مورد نظر است، ایدئولوژی تنها

مورد حمله قرار داده و گاه زنده به گور سازند. تمام اقلیت‌های قومی و مذهبی به همین ترتیب نابود یا وادار به ترک آیین و فرهنگ خود و فراگیری زبان و رسوم خمرها شدند. دانشگاه‌ها، مدارس، کتابخانه‌ها، معابد و تمام مراکز فرهنگی تعطیل شد. تحصیل ممنوع و تحصیل کرده‌ها اعدام شدند. مالکیت اشتراکی شد و حاکمیت هیچ‌گونه انتقادی را بر نمی‌تافت. خمرها در طول چهار سال حکومت خود، جنایات بی‌بدیلی رقم زدند، از آن جمله: کشتار دو میلیون انسان و آواره‌سازی میلیون‌ها نفر دیگر، به آتش کشیدن و نابود ساختن و غارت اموال، گریختن و پناه بردن میلیون‌ها نفر به شالیزارها، جنگل‌ها و کوهستان که منجر به مرگ صدها هزار نفر از آنها بر اثر گرسنگی و بیماری شد. نظامیان سابق، روحانیون، کارمندان دولت، روشن‌فکران، اساتید دانشگاه و کسبه، مثله و اعدام شدند. خلاصه هیچ طبقه‌ای مشمول عفو قرار نگرفت. خمرها ارزش طلا و پول را ملغاء و شهرنشینان و کارکنان بخش خدمات را زالو اعلام کرده و برای کشاورزی و کار اجباری، روانه روستاها ساختند که ظرفیت کافی برای پذیرش آن حجم جمعیتی را نداشت. و به همین سبب بسیاری از آنان بر اثر گرسنگی جان سپردند. در پی تحولات بین‌المللی و آشکار شدن حجم جنایات علیه بشریت در کامبوج، در ۱۵ آوریل ۱۹۹۸ خمرهای سرخ با تسلیم پل پوت به دادگاه انقلابی خلق برای رسیدگی به جرایمی که مرتکب شده بود، موافقت کردند، لیکن پیش از وقوع این رخداد، مرگ او اعلام شد و چند روز بعد جسدش را در منطقه تحت نفوذ خمر سرخ سوزاندند. نظام خمرهای سرخ با همه انتقادی که از آن می‌شد تا ۱۹۷۹ یعنی تا هنگامی که ویتنام حامی آن بود به حیات خود ادامه داد (منبع: مهرگان، امیرحسین (۱۳۹۳)، دادگاه‌های خمرهای سرخ یا شعب ویژه دادگاه‌های کامبوج برای رسیدگی به جرایم خمرهای سرخ، در کتاب: محاکم کیفری بین‌المللی، زیر نظر: مهدی ذاکریان، انتشارات تیس: ۳۴۳-۳۴۷)

۱. ویراستار: برای مطالعه بیش‌تر در این زمینه بنگیرید به پیوست نخست و هم‌چنین: هافمن، رالف، برقراری عدالت در گاجاچا، ترجمه علیرضا تقی‌پور و هادی رستمی، در همین مجموعه.

در یک نوع از نسل‌زدایی وجود دارد. با این حال منازعه من این است که به‌طور کلی ایدئولوژی مؤلفه‌ای مهم در نسل‌زدایی است. تمام نسل‌زدایی‌ها مؤلفه‌ای ایدئولوژیک دارند که در تجویز و تسهیل ارتکاب این نوع خاص از خشونت گروهی ضروری است. به عبارت دیگر، نسل‌زدایی نمی‌تواند بدون حمایت ایدئولوژیک مناسب رخ دهد. پس این پرسش مطرح می‌شود که: ایدئولوژی چیست؟ این پیش‌شرط لازم نسل‌زدایی چیست؟ پیش از ادامه بحث برای تعریف ایدئولوژی قدری وقت صرف کنیم.

۳- تعریف ایدئولوژی

ایدئولوژی اصطلاحی است که نخست توسط فیلسوف فرانسوی قرن هجدهم و عصر روشنگری به نام آنتونی دستوت دو تریسی^۱ ابداع شد. او به خلق «علم عقاید» علاقه‌مند بود تا مطالعه نظام‌مند عقاید و نمادها را ممکن سازد. اصطلاح ایدئولوژی به خودی خود همیشه مفهومی بسیار موسع و مبهم بوده که موضوع انواع تفسیر و تعریف‌های متعدد بوده است (لاو، ۱۹۹۱؛ وینسنت، ۱۹۹۵). ایدئولوژی به نظر بسیاری از نظریه‌پردازان و دانشمندان، معانی بسیاری داشته است؛ از مارکس گرفته که ایدئولوژی را در ارتباط با واژه‌های تحقیرآمیز سلطه طبقاتی، استثمار و وجدان دروغین^۲ درک می‌کرد تا ایده‌های گرامشی^۳ در مورد قدرت و هژمونی عقاید. در حالی که گونه‌های بسیار زیادی از ایدئولوژی‌ها وجود دارند که در معنا دادن به مسائل متعددی به ما کمک می‌کنند، مهم‌ترین نوع ایدئولوژی از نظر مقاله آن‌ها، ایدئولوژی سیاسی است (براجر، ۱۹۸۲؛ مارک، ۱۹۷۳؛ مورین، ۱۹۹۶؛ شوارتزمانتل، ۱۹۹۸؛ واتکینگ، ۱۹۶۴). صرف‌نظر از نوع خاص ایدئولوژی سیاسی، همه آن‌ها دل‌مشغول حفظ دیفرانسیل‌های قدرت خاصی هستند. برای واکاوی ایدئولوژی باید به مطالعه روش‌هایی پرداخت که از طریق آن «معنا» به برقراری و حفظ روابط سلطه و انقیاد کمک می‌کند.

به هر حال، ایدئولوژی را می‌توان به‌طور کلی، به بهترین نحو در رابطه با عقاید و نظام‌هایی عقیده‌ای درک کرد (فان دیجک، ۱۹۹۸). ایدئولوژی‌ها ذاتاً نظام‌هایی از عقاید، آرمان‌ها و نمادهای مشترک‌اند که به ما در معنابخشی به دنیای اطرافمان کمک می‌کنند. آن‌ها اشکال نمادین مشترکی هستند که یک چارچوب فکری از فهم را که برای تعریف

1. Antoine Destutt de Tracy.
2. False Consciences.
3. Gramsci.

دنیا و تعریف خودمان، هم به عنوان افراد و هم به عنوان گروه‌ها ضروری است فراهم می‌آورند. سخن کوتاه، ما از ایدئولوژی برای این‌که به ما بگوید که چه کسی هستیم بهره می‌گیریم. ون دیک^۱ (۱۹۹۸) عنوان کرده است که ایدئولوژی‌ها هم‌چنین ساختاری اولیه دارند که مرکب‌اند از:

- عضویت: این عنصر روشن می‌کند که چه کسی عضو است و برای عضویت چه شرایطی لازم است؛

- فعالیت‌ها: این رسته مربوط است به این‌که چه رفتارهایی قابل قبول و مورد انتظار است؛

- اهداف: این مؤلفه خاص روشن می‌کند که هدف گروه در رابطه با مقاصد مورد انتظار ایدئولوژی چیست؛

ارزش‌ها و هنجارها: این رسته مربوط به درست و نادرست است و این‌که چه کارهایی را می‌توان انجام داد و چه رفتارهایی ممنوع است؛

- مقام و ارتباطات گروه: این رسته مشخص می‌کند که چه کسی دوست و چه کسی دشمن ماست؛

- منابع: کیفیت اخیر به نیازها و خصیصه‌های یک گروه معین مربوط می‌شود (فان دیجک، ۱۹۹۸: ۶۹ و ۷۰).

از همه مهم‌تر این طرح‌واره کلی نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌ها نه تنها هویت که هم‌چنین معنا و هدف [گروه] را تبیین می‌کنند. ایدئولوژی‌ها درست و غلط را تعریف می‌کنند و می‌توانند جمعیت‌ها را به حرکت درآورند. این به معنای آن است که ایدئولوژی‌ها صرفاً نمادها و ایده‌هایی انتزاعی^۲ نیستند، بلکه در رفتار هم تجلی می‌یابند. راه دیگر برای به تصویر کشیدن این نکته در نوشته‌های الینور اسکاربرو^۳ مطرح شده است. او ایدئولوژی را به دو مؤلفه ابتدایی تقسیم‌بندی کرده است. مؤلفه نخست، عقاید محوری است که از فرضیات بنیادین در مورد ارزش‌ها، اهداف و کیفیات یک جمعیت ساخته و پرداخته شده است؛ مؤلفه دوم اصول رفتاری هستند که مرتبط‌اند با انواع رفتارهایی که قابل قبول‌اند و در چارچوب عقاید محوری قرار می‌گیرند (سکاربرو، ۱۹۸۴). پس ایدئولوژی به آن‌چه ما اعتقاد داریم و این‌که چگونه باید رفتار کنیم مربوط می‌شوند. پیداست که آن‌چه

1. Van Dijk.

2. Abstract.

3. Eliner Scarbrough.

در تبیین معنای ایدئولوژی گذشت تنها مروری کوتاه و تا اندازه‌ای تصنعی از یک موضوع بسیار پیچیده‌تر است، اما همین اندازه هم برای هدف ما در این مقاله سودمند است. هم‌چنین باید بپذیریم که تمام زندگی اجتماعی تا حدودی ایدئولوژیک است. به عبارت دیگر، صحیح است بگوییم که ایدئولوژی در تمام زندگی اجتماعی نفوذ کرده است. از این گذشته همه ما موجودات اجتماعی هستیم که درون فرهنگ‌ها زندگی و کار می‌کنیم و هر فرهنگی از طریق انواع نمادها و ایده‌های مشترک که به زندگی معنا و هدف می‌دهد، جهان را درک می‌کند. فرهنگ ابزاری است که از طریق آن ارزش‌ها و دیدگاه‌ها منتقل می‌شود، به تاریخ و اسطوره‌های گروه خاصی معنا داده می‌شود و رفتارها به کمک آن دیکته می‌شوند. سخن کوتاه، فرهنگ‌های ما برای ما ابزارهای فکری و رفتاری لازم برای زندگی کردن در یک جامعه و تعلق به آن را فراهم می‌آورد. از راه فرهنگ است که ما هویت‌های فردی و گروهی خود را می‌آفرینیم. نیومن^۱ در این باره چنین می‌نویسد:

«اعمال افراد صرفاً عملکرد انواع شخصیت و تمایلات روان‌شناسانه نیست، بلکه هم‌چنین انعکاس انتظارات فرهنگی مشترک است. فرهنگ در مورد این که کدام یک از این رفتارها در یک زمان مشخص، مرجح، پذیرفته، ناپسند یا غیرقابل تصور است، اطلاعاتی را در اختیار ما قرار می‌دهد» (نیومن، ۱۹۹۷: ۹۴).

پس فرهنگ یک بخش و جزء از تمام زندگی اجتماعی است و ایدئولوژی به گونه‌ای مهم بخش‌گریزناپذیر همه فرهنگ‌هاست. از این رو فرهنگ‌هایی که اجتماعات انسانی پدید می‌آورند منبع اولیه ایدئولوژی هستند و این نظام‌های عقیدتی در سطح گسترده‌ای بر هویت‌های شخصی ما به عنوان انسان و درک ما از جهان پیرامونی اثر می‌گذارند. این نقطه پیوندی است که در آن ایدئولوژی با نسل‌زدایی پیوند دارد؛ زیرا نسل‌زدایی نیازمند یک چارچوب اعتقادی است که برای نابودی یک جمعیت، هدف و معنا تولید کند.

به حاشیه راندن، محروم کردن از حق یا امتیاز و تعقیب گروهی از مردم به تعدادی شهروند نیاز دارد که ضرورت و اخلاقی بودن سیاست‌های نابودسازی را بپذیرند. این کار عمدتاً از طریق دست‌کاری سیستم‌های اعتقادی توسط سیاستمداران و دیگران به منظور فریب دادن، قانع کردن و به حرکت درآوردن جمعیت‌ها به سوی هدف صورت می‌گیرد. شواهد نشان می‌دهد که بیش‌تر مرتکبان نسل‌زدایی از آن رو در این کار شرکت می‌کنند که

قانع شده‌اند کار کشنده آنان وظیفه‌ای سخت اما لازم برای نژاد، قبیله، گروه قومیتی و یا ملیت آن‌هاست (آلوارز، ۲۰۰۱؛ والر، ۲۰۰۲؛ ویتز، ۲۰۰۳). ما اغلب مرتکبان نسل‌زدایی را به خودی خود هیولا قلمداد و توصیف می‌کنیم اما قاتلان نسل‌کش اصولاً از طریق نیازها و امیال ضد اجتماعی تحریک نشده‌اند بلکه بیش‌تر از این طریق تشویق شده‌اند که ایدئولوژی‌هایی را پذیرفته‌اند که قتل را لازم، عادلانه و اخلاقی به تصویر می‌کشد. مرتکبان نسل‌زدایی به لحاظ وابستگی به طبقات اجتماعی آن قدر فراوانند که هرگز نمی‌توان تصور کرد که همه آن‌ها به نوعی هیولا هستند، یا به لحاظ روان‌شناسانه با مردم عادی تفاوت دارند. در عوض باید بپذیریم که کسانی که در این فرآیند ویرانگر شرکت می‌کنند عمدتاً افراد عادی هستند که نهایتاً یک چارچوب ایدئولوژیکی را پذیرفته‌اند که مقتضی محو یک جمعیت است و آن را توجیه می‌کند. آن‌ها مردم معمولی هستند که در یک رفتار غیرعادی درگیر شده‌اند. این رفتار از آن رو ممکن شده است که آن‌ها سرانجام، حقانیت و ضرورت کشتار را باور کرده‌اند. به قول جامعه‌شناس جک کتز،^۱ مرتکبان کارشان را به عنوان شکلی از «قتل عام درستکارانه»^۲ (کاتز، ۱۹۸۸) می‌بینند. کتز اشاره می‌کند که اعمال مجرمان خشن، اخلاق‌مداران شکل گرفته است. به این معنا که هرچند آنان درگیر رفتار مخرب شده‌اند چنین کاری را در شرایطی انجام می‌دهند که می‌پندارند آن‌چه در معرض خطر است «ابعاد یک خیر ابدی»^۳ (کاتز، ۱۹۸۸: ۱۶) است. به عبارت دیگر، آن‌ها آن‌گونه که تصور می‌کنند - بنا به دلایل اصیل، مشروع و موجهی - رفتار می‌کنند. مرتکبان نسل‌زدایی نیز هیچ تفاوتی با سایر افراد ندارند. آن‌ها افرادی هستند که به حقانیت و ضرورت اعمالشان باور دارند. یک نازی این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند: «منظره مردگان، شامل زنان و کودکان، خیلی خوشحال‌کننده نیست (کلی، درس و ریس، ۱۹۹۸: ۱۶۳). اما ما برای بقاء یا عدم بقای مردمان می‌جنگیم (...). هم‌قطاران من دقیقاً برای وجود مردمان می‌جنگند»؛ در حالی که یک نسل‌کش رواندایی صرفاً می‌گفت که: «من از اعضای قبیله‌ام در برابر توتسی‌ها دفاع می‌کنم» (پرونیر، ۱۹۹۵: ۲۴۷). آشکارا هر دوی این افراد احساس می‌کردند که به‌طور مناسبی برای دلایل موجهی اقدام می‌کنند.

مهم است که به خاطر داشته باشیم مشروعیت یا عدم مشروعیت هر عمل مشخصی درون کیفیت ذاتی خود آن عمل قرار نمی‌گیرد، بلکه در تعریف آن عمل قرار می‌گیرد.

1. Jack Katz.

2. Righteous Slaughter.

3. Dimensions of the Eternal Good.

شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از مرتکبان جرم و خشونت خود را در اعمال شان محق می‌بینند. آن‌ها اغلب اعمالشان را به عنوان پاسخی مشروع به نوعی نقض مفروض رفتاری یا نقض اخلاقی از سوی قربانی تعریف می‌کنند. در این معنا مجرم خشونت خود را به عنوان شکلی از کنترل اجتماعی درک می‌کند (بلک، ۱۹۸۳)، و این تصور از جرم در مشروعیت بخشی به عمل نه تنها خود او که شاید به دیگران هم کمک می‌کند (کندی، ۱۹۹۸؛ سکوگان، ۱۹۸۴). تزوتان تودوروف^۱ هنگام نوشتن در مورد نگاهبانان اردوگاه‌های کار اجباری و گولاگ^۲ شوروی همین نکته را خاطر نشان می‌سازد آنگاه که می‌نویسد:

«نگهبانانی که مرتکب بی‌رحمی شدند هیچ‌گاه از تمایز قائل شدن میان خیر و شر دست نکشیدند. توان اخلاقی آنان هیچ‌گاه پژمرده نشده بود. آن‌ها صرفاً باور کرده بودند که «بی‌رحمی» در حقیقت چیز خوبی است و از این رو به هیچ وجه بی‌رحمی نیست - زیرا دولت متولی معیارهای خیر و شر به آن‌ها چنین گفته بود. نگاهبانان از احساس و درک اخلاقی محروم نشده بودند، بلکه برای آنان درک اخلاقی جدیدی فراهم شده بود» (توندرو، ۱۹۹۶: ۱۲۹).

به عبارت دیگر، کسانی که علیه دیگران خشونت‌آمیز رفتار می‌کنند نیاز دارند احساس کنند که گویی دارند به صورت مشروع و اخلاقی عمل می‌کنند و ایدئولوژی به خلق و تقویت این استدلال‌ها کمک می‌کند و در نتیجه زمینه‌ساز وقوع نسل‌زدایی است. روی هم رفته این نوع از خشونت سیاسی دسته جمعی مستلزم تبدیل شهروندان قانون‌مند به مرتکبان و همدستان نسل‌کش است. این فرآیند می‌تواند کمی وقت بگیرد. در نظر داشته باشید که نسل‌زدایی به‌طور اتفاقی رخ نمی‌دهد. تدارک اولیه اغلب ماه‌ها و حتی سال‌ها زمان می‌برد. هیتلر ابتدا در ۱۹۳۳ به قدرت رسید ولی تا زمان حمله به لهستان در ۱۹۳۹ و به‌ویژه حمله به اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۴۱، کشتار جمعی که ما آن را هولوکاست می‌دانیم واقعاً رخ نداد (بورلی، ۲۰۰۰). حد فاصل سال‌های به‌دست گرفتن قدرت توسط هیتلر و وقوع هولوکاست زمانی بود که مردم آلمان از تبلیغات پیاپی و نظام‌مندی تغذیه می‌شد که برای فراهم آوردن توجیه ایدئولوژیک محاکمه و کشتاری که قرار بود به راه بیفتد به کار گرفته شد. همین مسئله البته نه کاملاً اما تا همین حد در رواندا هم صدق می‌کند. کشتاری که در آوریل ۱۹۹۴ در رواندا فوران کرد ظاهراً از طریق قتل

1. Tzvetan Todorov.

2. Gulag.

رئیس جمهور رواندا جونال هابیا ریمانا^۱ (گروویچ، ۱۹۹۸ ملورن، ۲۰۰۴). به سرعت جریان پیدا کرد. با این حال برای مدت زمان طولانی تندروهای هوتو از طریق ایجاد و تربیت ارتش، پخش تبلیغات کینه‌ورزانه از طریق رادیو، و از راه دیگری با آماده‌سازی جمعیت برای خشونت پیش رو چاه نسل‌زدایی را کنده بودند. به گونه‌ای مشابه، وسایل ارتباطی تحت کنترل صرب‌ها اظهار می‌کرد که مسلمانان بوسنیایی برای حمله و به بردگی کشیدن صرب‌های بوسنیایی در حال نقشه کشیدن‌اند. از جهات گوناگون این روند به ایجاد و یا بازتولید هوشیاری ایدئولوژیک یک گروه مربوط می‌شود تا آزار و قربانی کردن یک گروه، درست، موجه و حتی ضروری به نظر برسد. مهم است اشاره کنیم که این ایده‌ها که به بسیج جمعیت‌ها کمک می‌کند معمولاً از هیچ و پوچ به وجود نمی‌آید. بلکه دولت‌ها و رهبران متمایل به نسل‌زدایی اغلب ایده‌های عمیق در مورد اقلیت‌های جمعیتی مشخصی را احیاء و پیرایش می‌کنند. یهودیان آلمان در میان جذب شده‌ترین‌ها در کل اروپا بودند و به نظر نمی‌رسید که تهدیدی باشند. با این حال نازی‌ها توانستند در تفکر یهودستیزی که برای مدت‌ها پشت صحنه زندگی اروپایی بود، نفوذ کنند. هرچند شاید بسیاری از شهروندان عادی، یهودستیز فعالی نبوده‌اند و شاید شخصاً یهودیان را نمی‌شناخته‌اند، اما مطمئناً هم‌چنان با بسیاری از مفاهیم کلیشه‌ای در مورد این که یهودیان چه کسانی بودند و احتمالاً مسئول چه جرایم و سوءرفتارهای تاریخی‌ای هستند آشنا بودند. نازی‌ها توانستند از کانون عظیم نفرت که به آنان اجازه می‌داد تا با موفقیت یهودیان را تهدیدی علیه امنیت و پاکی نژادی مردم آلمان نشان دهند، بهره‌برداری کنند. دیگر مثال‌های نسل‌زدایی همان الگوی هدف قراردادن گروه‌های اقلیتی قربانی‌شده در طول تاریخ مانند توتسی‌ها در رواندا، ارمنی‌ها در ترکیه و مردم بومی شمال، مرکز و جنوب آمریکا را نشان می‌دهد. پس در این معنا، ایدئولوژی‌ها برای بسیج جمعیت‌ها به سمت پذیرش جریانی خاص از اعمال به کار گرفته می‌شود. از این رو ایدئولوژی‌ها حتی در نسل‌زدایی‌هایی که به ظاهر ایدئولوژیک نیستند، عنصری همیشه حاضراند.

هم‌چنان که سمولرز^۲ در بخش مربوط به خودش در همین کتاب به اختصار بیان کرده است این توجیحات ایدئولوژیک اغلب با ملاحظات عملی که می‌تواند شرکت افراد را تسهیل کند هم‌زمان و همراه است. او اشاره می‌کند که برخی شرکت‌کنندگان از طریق حرص و آز تحریک شده‌اند و در پی به دست آوردن منفعت از محاکمه هستند در حالی که

1. Juvenal Habyarimana.

2. Smeulers.

برخی دیگر برای به پیش بردن حرفه خود چنین کاری می‌کنند. همان‌گونه که او به درستی خاطر نشان می‌کند، افراد به ندرت به علت یک انگیزه واحد عمل می‌کنند، بلکه آن‌ها اغلب زیر تأثیر انواعی از عوامل بوده‌اند؛ عواملی که همگی با هم عمل می‌کنند تا مرتکبان نسل‌کش را تولید کنند. افزون بر این همان‌طور که هویسمان^۱ در بخش مربوط به خود از این کتاب به تصویر کشیده است این انگیزه‌ها هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی عمل می‌کنند. تا آن‌جا که تاکنون بنا گذاشته‌ایم، نسل‌زدایی به دلایل متعددی رخ می‌دهد و می‌تواند شامل انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی، ملی‌گرایانه، قومیتی و مذهبی باشد. با این حال در هر مورد این انگیزه‌ها توسط ایدئولوژی‌های نسل‌کشانه‌ای در هم بافته و استوار می‌شوند که چارچوب فکری‌ای که نسل‌زدایی بر پایه آن ساخته می‌شود را می‌سازد. اما ما از کجا می‌دانیم که کدامیک از ایدئولوژی‌ها خطرناک یا بالقوه نسل‌کشانه‌اند؟ بررسی عنصر ایدئولوژیک مثال‌های تاریخی نسل‌زدایی به چندین زمینه اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد اغلب نقشی را در تسهیل و تحقق خشونت نسل‌کشانه فراهم می‌آورد. برای ساده کردن بحث و شفافیت داستان در مورد این زمینه‌ها به عنوان دسته‌های جدا و مجزا بحث می‌کنم، با این حال هم‌چنان مهم است که اشاره شود این‌ها اغلب به شدت به هم مرتبط و بسیار وابسته‌اند. در هر مثال معین از نسل‌زدایی هر تعداد از زمینه‌هایی که در زیر مورد بحث قرار می‌گیرد ممکن است وجود داشته و مؤثر باشند و یکدیگر را تقویت کنند.

۱-۳. ملی‌گرایی

ایدئولوژی‌هایی که بر تفاوت‌ها تأکید می‌کنند تا بر اشتراکات به‌طور خاص خطرناک‌اند. یک مثال خوب از این نوع سیستم اعتقادی، ناسیونالیسمی است که به این مفهوم ارجاع می‌دهد که یک گروه از مردم متحداند زیرا مشترکاً دارای کیفیت‌های مشخصی هستند که آن‌ها را به عنوان یک جامعه ملی به هم گره می‌زند و از مردمان خارج از بدنه ملی جدا می‌سازد. از تمام ایدئولوژی‌هایی که از نسل‌زدایی حمایت می‌کند شاید هیچ کدام به اندازه ناسیونالیسم فراگیر و زیان‌بار نباشند. از همه مشخص‌تر مایکل ایگناتیف^۲ ناسیونالیسم را به این صورت تعریف می‌کند:

«به عنوان یک دکترین سیاسی، ناسیونالیسم این عقیده است که مردم جهان به ملت‌ها تقسیم شده‌اند، و هر یک از این ملت‌ها حق

1. Huisman.

2. Michael Ignatief.

خودمختاری دارند، حال یا به عنوان یک واحد مستقل درون یک دولت-ملت موجود یا به عنوان یک دولت-ملت مستقل. به عنوان یک آرمان‌ها فرهنگی، ناسیونالیسم مدعای این است که گرچه مردان و زنان هویت‌های بسیاری دارند، این ملت است که شکل اولیه وابستگی آنان را فراهم می‌کند» (اگناتیف، ۱۹۹۳: ۵).

در دوران مدرن، این ملت است که یکی از رایج‌ترین اشکال هویت فردی و گروهی را فراهم کرده است و روشن می‌نماید که ما کیستیم. ظهور ملت - دولت مستلزم انتقال وفاداری از نهادهای محسوس محلی به جمع‌های بیش‌تر غیرشفاف و دورتر بود که توسعه و ترویج انواع متفاوت وفاداری را ضرورت بخشید. در حالی که زمانی وفاداری شخص به قبیله، هم روستاییان یا گُرد محلی بود، دولت ملت مستلزم پایبندی به چیزی بزرگ‌تر و دورتر بود و بنابر این ملی‌گرایی متولد شد. همان‌گونه که پورتر^۱ اظهار می‌کند: «ملی‌گرایی دولت‌های مدرن را خلق نکرد، بلکه دولت مدرن ظهور ملی‌گرایی را تحریک کرد» (پورتر، ۱۹۹۴: ۱۲۳). به عبارت دیگر ملی‌گرایی این باور است که مردمانی متفاوت که حتی ممکن است به لحاظ جغرافیایی پراکنده باشند، یک میراث مشترک، جامعه و نشان را با هم دارا هستند. از این رو ملی‌گرایی بر اموری مانند وفاداری، علاقه و تعهد به ملت تأکید می‌کند. برای مثال، میهن‌پرستی محصول وفاداری ملی‌گرایانه است. پس ملی‌گرایی ابزاری قدرتمند برای تعریف هویت جمعی در دوره مدرن بوده است. بدبختانه از ملی‌گرایی هم‌چنین اغلب به عنوان ابزاری ابتدایی برای تمایز میان گروه خود از گروه دیگران استفاده شده است. همان‌طور که یک مفسر به شیوایی بیان کرده است «در حالی که ایده ناسیونالیسم ممکن است به آزادی و آرمان‌های جهان‌گرایانه مرتبط باشد، گاه نیز به خاص‌گرایی^۲، نژادپرستی، اقتدارگرایی و تخریب انجامیده است» (به نقل از: ولکان، ۱۹۹۷: ۲۳).

ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی بیش‌تر دل‌مشغول این است که چه کسی عضو جامعه ملی نیست؛ هم‌چنان‌که دل‌مشغول این است که چه کسی عضو است. هم‌چنان‌که تربرن^۳ می‌نویسد: «از آن‌جا که ایدئولوژی‌های فراگیر عضویت را در دنیای معنادار تعریف می‌کنند و از این رو میان عضویت و غیر عضویت خط تمایز ترسیم می‌کنند، آن‌ها هم‌چنین ایدئولوژی‌های پردکننده هم هستند» (تربرن، ۱۹۸۰: ۲۵). این به خودی خود الزاماً

1. Porter.
2. Particularism.
3. Therborn.

مشکلی نیست. ما اغلب خودمان را بر اساس کیفیت‌های متعدد از دیگران متمایز می‌سازیم. به هر حال این مسئله زمانی تبدیل به یک مشکل می‌شود که از این تفاوت‌ها برای آزار و اذیت دیگران استفاده شود و ملی‌گرایی اغلب این‌گونه انگاشته شده است که اشاره دارد بر این‌که گروه خود شخص نه تنها متفاوت است، بلکه برتر هم هست. برای مثال نازی‌ها معتقد بودند که یهودیان نمایان‌گر تهدیدی ژنتیک برای پاکی و برتری مردم آلمانی هستند. هر چند که یهودیان برای هزار سال در آلمان زندگی کرده بودند و هر چند یهودیان آلمان در میان جذب شده‌ترین جمعیت یهودی اروپا بودند، هم‌چنان توسط ناسیونالیست‌های آلمانی و نازی‌ها که اصل وجود یهودیان را تهدید قلمداد می‌کردند به عنوان خارجی تعریف می‌شدند. چنین تصاویر ملی‌گرایانه‌ای اغلب از طریق انواع تعریف‌های غیرانسانی و موهن از جمعیتی تقویت می‌شود که خارج از جامعه ملی قلمداد می‌شوند.

هم‌چنین ایدئولوژی ناسیونالیستی همیشه برای آرمانی جلوه دادن فداکاری به‌ویژه برای دفاع کردن از ملت در برابر دشمنانش چه خارجی و چه داخلی به کار رفته است. دولت‌های نسل‌کش در مهار این ویژگی ناسیونالیسم بسیار موفق بوده‌اند. ایگناتیف^۱ در مورد این مسئله می‌نویسد «از آن‌جا کشتار نباید سبک انگاشته شود، باید به دلیلی انجام شود که باعث شود مرتکبش در مورد خودش [به خاطر انجام این کار] خوب فکر کند. اگر قرار است که خشونت مشروع شود، باید به اسم آن‌چه که در میان یک مردم بهترین است انجام شود و چه چیز بهتر از عشق آنان به وطن شان است» (ایگناتیف، ۱۹۹۳: ۹). یک نسل‌کش آرژانتینی این مسئله را چنین بیان می‌کند: «آن‌چه که انجام دادم برای سرزمین پدری‌ام انجام دادم، برای ایمانم و برای دینم» (فیتلوتز، ۱۹۹۸: ۱۹۶). در حالی که یک صرب بوسنیایی ادعا کرد که «در طول پانصد سال ما صرب‌ها در حال دفاع از تمدن غربی در برابر ترک‌ها بوده‌ایم» (ریف، ۱۹۹۵: ۹۶). این سخنان افرادی است که احساس می‌کنند که شرکت آنان در نسل‌زدایی به خاطر بهترین انگیزه‌ها یا همان میهن‌پرستی انجام شده است.

ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی برای تسهیل نسل‌زدایی به طرق دیگر هم به کار می‌رود. آن‌چه برای ایدئولوژی ذاتی است مفهوم حاکمیت و امنیت حاکمیتی است که به این باور باز می‌گردد که دولت‌های مدرن تقریباً از استقلال مطلق سیاسی و خودمختاری بهره‌منداند. این بدان معنا بوده است که دولت‌هایی که تصمیم به امحای جمعیتی تحت قلمروی قدرت سیاسی و جغرافیایی خود می‌گیرند، به‌طور تاریخی قادر بوده‌اند تا تقریباً با مصونیت کامل

1. Ignatieff.

عمل کنند. در نتیجه، جامعه بین‌المللی نسبت به صادقانه صحبت کردن، بسیار بی‌میل بوده است، چه برسد به دخالت کرن در امور مخرب دولت‌های دیگر. با آن‌که این بی‌میلی به صحبت کردن در سال‌های اخیر در حال تغییر است، مفهوم مصونیت حاکمیتی، همچنان بر روشی که ملت‌ها با هم مرتبط‌اند، حاکم است. پس اگر روزی پیش‌گیری از نسل‌زدایی انجام شود، تعهد مبنی بر متوقف کردن کشتار جمعی بی‌گناهان باید بر قاعده عدم دخالت در امور دیگر دولت‌ها برتر باشد (روبرتسون، ۲۰۰۲: ۴۳۳).

۲-۳. بزه‌دیدگی گذشته

بیگانه‌هراسی ناسیونالیستی اغلب با یک حس رنج و بزه‌دیدگی تاریخی همراه است که ممکن است برای توجیه عمل خشونت‌بار به کار رود. ایدئولوژی‌هایی که بزه‌دیدگی‌های گذشته را شکوهمند می‌سازند و به صورت افسانه در می‌آورند قربانی‌کردن دیگران را آسان‌تر می‌کنند؛ زیرا آن‌ها سبب می‌شوند تا یک گروه تصویری از خود بسازند که مورد بی‌احترامی و آزار قرار گرفته و این تصور را تثبیت و از این رهگذر توجیهی آماده برای اعمال خشونت علیه کسانی که عامل بزه‌دیدگان سابق معرفی می‌شوند فراهم می‌سازند. این موضوع اغلب در ایدئولوژی ناسیونالیستی افسانه‌ای بافته می‌شود که به تعریف تاریخ یک جمعیت و نیز توجیه خشونت علیه دشمنان سابق کمک می‌نماید. در مورد این روند هرب هیرش^۱ می‌نویسد: «به ویژه دولت-ملت‌ها از افسانه‌هایی که خواهان تثبیت آن‌ها هستند استفاده می‌کنند، آن‌ها را می‌آفرینند یا به آن‌ها توجه می‌کنند و به نوبه خود از آن‌ها برای توجیه یا عقلانی‌سازی سیاست‌هایی که رهبری دولت خواهان پیگیری آن‌هاست استفاده می‌کنند» (هیرش، ۱۹۹۵: ۲۶). این دقیقاً روندی است که خاطرات و تصورات بزه‌دیدگی‌های گذشته برای توجیه خشونت جمعی در زمان حال مورد استفاده قرار می‌گیرد. این یک وارونگی وحشتناک در تاریخ است که بسیاری از گروه‌های قربانی، خودشان می‌توانند به مجرم تبدیل شوند. با تمرکز بر بزه‌دیدگی‌های گذشته، خشونت از خشونت تهاجمی به خشونت تدافعی تبدیل می‌شود که در گستره جهانی بسیار پذیرفته‌تر و مشروع‌تر است. نسل‌کشان قادرند نسل‌زدایی را هم‌چون شکلی ضروری از دفاع مشروع نشان دهند که برای دفاع از ملت و خانواده ارتکاب یافته است. مورد صربستان نمونه گویایی از این نوع ایدئولوژی مخرب است. در ۱۵ ژوئن ۱۳۸۹ دو ارتش در میان دشتی

1. Herb Hirsch.

دورافتاده در جنوب شرقی گوشه اروپا با یکدیگر مواجه شدند. دشت به عنوان کوزو پولز^۱، مزرعه بلک‌بردز^۲ شناخته می‌شد. در یک طرف دشت، ارتش عثمانی بود و در طرف دیگر، ارتشی متشکل از شاهزادگان مختلف صرب. نبرد عمدتاً بی‌نتیجه بود. با این حال در تاریخ صرب‌ها به عنوان شکستی بزرگ ثبت شد که پایان دوره کوتاه‌مدت استقلال صرب‌ها را نشانه‌گذاری کرد و به دوره‌ای از بزه‌دیدگی، سرکوب و بردگی ختم شد. به نظر می‌رسید که اصلاً مهم نبود که بسیاری از صرب‌ها در آن جنگ در واقع به طرف‌داری از عثمانی‌ها جنگیدند. هم‌چنین گزارش‌های نخستین شکست بزرگ دولت عثمانی را نشان می‌داد و دولت مستقل صرب تا پیش از سقوط نهایی توسط امپراتوری عثمانی، به صورت غیرممتناوب تا ۷۰ سال دیگر هم تداوم یافت. همان‌گونه که تیم جود^۳ درباره این نبرد تأکید می‌کند: «میراث واقعی و پایدار این نبرد در افسانه‌ها و اسطوره‌هایی نهفته است که حول آن تنیده شده است و همین امر سبب شده تا این نبرد هوشیاری تاریخی و ملی ملت را شکل دهد» (جود، ۱۹۹۷: ۳۰). در طول سال‌ها، این ایده در شعرها، ترانه‌ها و داستان‌ها ترویج شد تا جایی که به صورتی استوار در چارچوب ایدئولوژیک ملی‌گرایانه هویت ملی و فرهنگ صرب‌ها مقدس شمرده شد (جود، ۱۹۹۷). لویس سل^۴ اشاره می‌کند که:

«تمام ملت‌ها حداقل تا اندازه‌ای تصویرشان از خود را بر پایه افسانه شکل می‌دهند. برای صربستان، افسانه اصلی یک درگیری قهرمانانه است که اغلب در شرایطی نومیدانه شروع می‌شود با خیانت و شکست ادامه می‌یابد ولی سرانجام با تولد و پیروزی به پایان می‌رسد. هم‌چون تمام اسطوره‌های ملی تصور صرب‌ها شامل شمار زیادی اغراق و دروغ‌های محض است» (سل، ۲۰۰۲: ۷۰).

در ۲۴ آوریل ۱۹۸۷ در محل نبرد باستانی کوزوو پولز یک عضو گمنام حزب کمونیست گمنام به نام اسلوودان میلوویچ^۵ مانع افسران پلیس از زدن یک گروه از صرب‌ها شد، و با چنین کاری امتیاز سیاسی ناسیونالیسم نظامی را دریافت (سل، ۲۰۰۲). او شروع به بازآفرینی خود به عنوان قهرمان صرب‌ها نمود و از این رو توانست شاه‌رگ ایدئولوژیک عمیق قربانی شدن صرب‌ها را به دست بگیرد؛ امری که او با موفقیت از آن برای

1. Kosovo Polje.
2. Blackberds.
3. Tim Judah.
4. Louis sell.
5. Slobodan Milosevic.

کمک به کسب و نگهداری قدرت و نهایتاً برای بسیج افکار و اقدامات عمومی صرب‌ها برای خدمت به پاکسازی خشونت‌بار قومی اوایل ۱۹۹۰، بهره‌برداری کرد. تبلیغات صرب‌های بوسنیایی پیوسته از موضوع قربانی‌شدن صرب‌ها به دست ترک‌های عثمانی در ۱۲۸۹ میلادی و توسط کروات‌ها در جنگ دوم جهانی سوءاستفاده کرد. این امر به موجه‌سازی خشونت علیه مسلمانان بوسنیایی و کروات‌ها کمک کرد. این مسئله بود که سبب می‌شد تا صرب‌های درگیر سیاست‌های پاکسازی قومی بتوانند بگویند: ما ششصد سال پیش از اروپا در برابر اسلام دفاع کردیم... ما یکبار دیگر از اروپا در برابر بنیادگرایی اسلامی دفاع کردیم (سیگر، ۱۹۹۵: ۶۵). خلاصه، تصورات مربوط به قربانی‌شدن گذشته هر چند ممکن است واقعاً اشتباه باشند، اغلب برای فراهم آوردن توجیهی در برابر خشونت علیه یک گروه در زمان حال به کار گرفته می‌شوند. ایدئولوژی‌هایی که این تصورات از قربانی‌شدن را تقویت می‌کنند، به آسانی برای اهداف نسل‌کشانه مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند.

۳-۳. تهی‌سازی از انسانیت

سوم، باید بپذیریم که ایدئولوژی‌هایی که سبب عقب‌ماندگی تمام مردم و تهی‌شدن آنان از انسانیت می‌شود دیدگاه‌هایی را می‌پروراندند که هدف قراردادن و قربانی‌شدن دیگران را آسان‌تر می‌کنند. در واقع بر اساس نظر کلمان و همیلتون^۱ تهی‌شدن از انسانیت یکی از سه پیش شرط بسیار بنیادین است که برای وقوع نسل‌زدایی ضروری است (کلمان و همیلتون، ۱۹۸۹). این روند هم‌چنین گاهی به عنوان جداسازی نادرست^۲ شناخته می‌شود و به تمایل جوامع به تعریف گروه خودشان به عنوان انسان و دیگران به عنوان غیر انسان اشاره دارد (اریسکون، ۱۹۶۶). در هر جامعه‌ای افراد و گروه‌ها بر پایه شماری از مؤلفه‌ها که مبنایی را برای محاسبه ارزش اجتماعی فراهم می‌آورد، به‌طور متفاوتی ارزش‌گذاری می‌شوند. این متغیرها می‌تواند شامل نژاد، قومیت، جنسیت و وضعیت اقتصادی باشد. در واقع، برخی از این متغیرها اجتناب‌ناپذیرند. روشی که ما بر اساس آن تمایل داریم میان افراد داخل گروه و افراد خارج از گروه تمایز قائل شویم تقریباً پیوسته مستلزم بی‌ارج و منزلت کردن کسانی است که داخل گروه نیستند (استاب، ۲۰۰۲). ما تمایل داریم که کسانی که بیش‌تر شبیه به ما هستند را شناسایی کنیم و به آن‌ها بها دهیم و به کسانی که بیش‌تر با ما متفاوت‌اند و به

1. Kelman and Hamilton.

2. Psedospeciation.

چیزی که هلمن فین آن را «حلقه تعهدات»^۱ ما نامیده است تعلق ندارند کم‌تر بها دهیم (فین، ۱۹۹۳). با این حال برخی ایدئولوژی‌های مشخص به‌طور افراطی متضمن این مفاهیم هستند.

نظام‌های عقیده‌ای که سبب می‌شوند تا گروه‌های خاصی کم‌بهاتر یا کم‌ارزش‌تر از دیگران معرفی شوند خطرناک‌اند؛ به این معنا که این ایدئولوژی‌ها گروهی را نسبت به بزه‌دیده‌گی آسیب‌پذیرتر می‌کنند. به کسانی که نه تنها با شما متفاوت‌اند که از شما کم‌ترند بسیار آسان‌تر می‌توان آسیب زد یا آن‌ها را کشت. هر چه فاصله اجتماعی میان بزه‌دیدگان و مرتکبان بیشتر باشد، آسیب‌زدن به آن‌ها آسان‌تر است. این مسئله به‌ویژه وقتی صدق می‌کند که تصورات تهی‌سازی از انسانیت با دیگر فرمان‌های ایدئولوژیک که نیاز به اعمال خشونت‌بار را تقویت می‌کند مانند ملی‌گرایی بیگانه‌هراسانه همراه شود.

در بسیاری از موارد نسل‌زدایی، چارچوب ایدئولوژیک نه تنها ارزش اجتماعی اعضای گروه قربانی را تنزل می‌دهد، بلکه به گونه‌ای مؤثر آنان را شبه‌انسان یا غیرانسان معرفی می‌کند. از نظر هوتوهای رواندا، توتسی‌ها سوسک بودند و چه چیزی می‌تواند عادی‌تر از تلاش برای دفع آفت حشرات باشد (گورویچ، ۱۹۹۸). نابود کردن یک حشره نه تنها واکنشی عاطفی را بر نمی‌انگیزد، بلکه از آن‌جا که اغلب تمایل داریم حشرات را ناقلان بیماری، کثیف و مواردی از این دست بدانیم حتی می‌تواند نوعی خدمت اجتماعی تلقی شود. به گونه‌ای کاملاً مشابه، به نظر نازی‌ها یهودیان پایین‌تر از مردم اسلاو^۲ بودند که آن‌ها هم به نوبه خود پایین‌تر از آریایی‌ها رتبه‌بندی می‌شدند. در واقع یهودیان حتی انسان تلقی نمی‌شدند و در تصور ایدئولوژیک آلمان به عنوان حیوان، شیطان و گاه حتی به عنوان نوعی بیماری قلمداد می‌شدند.

ما این‌گونه برداشت‌ها و تصورات غیرانسانی را در رفتار خشونت‌آمیز با بومیان آمریکا و نسل‌زدایی که علیه آنان در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ انجام شد هم می‌بینیم (چرچیل، ۱۹۹۷). به عنوان یک مثال شرم‌آور در اواخر نوامبر ۱۸۶۴ گروه بزرگی از سربازان اسب‌سوار تحت فرمان سرهنگ جان چیوینگتون^۳ از دنور^۴، کلرادو^۵ خارج شدند و در صبحگاه بیست‌ونهم

-
1. Circle of Obligation.
 2. Slavic.
 3. John Chivington.
 4. Dever.
 5. Colorado.

به سواحل سند کریک^۱ رسیدند؛ جایی که تعداد زیادی از بومیان آمریکا، که بیش‌ترشان از قبیله شاین^۲ بودند، با این باور که تحت حمایت مقامات کلرادواند زیر پرچم آتش بس اسکان داده شده بودند. سربازان چیوینگتون بدون هیچ هشدار یا فرمان تسلیم، حمله کردند و حدود ۱۳۰ سرخپوست را که بسیاری از آنان زن و کودک بودند کشتند. هیچ اسیری گرفته نشد و بسیاری از قربانیان بعد از مرگ مثله شدند. چیوینگتون برای توضیح کار کشتن همه از جمله کودکان تأکید کرده بود که: «سیاست وی کشتن و غربال کردن هر کوچک و بزرگ بود؛ این تخم‌ها شپش تولید می‌کردند» (هوگ، ۱۹۶۱؛ سوالدی، ۱۹۸۹) از نظر چیوینگتون و افراد مانند او بومیان آمریکا آشکارا انسان نبودند.

به‌طور خلاصه، نسل‌زدایی نوعاً علیه گروه‌های اقلیتی که متفاوت و کم‌تر از انسان تلقی می‌شوند ارتکاب می‌یابد و همین تصور است که قاتلان را در آسان‌تر کردن روند کشتن دیگران کمک می‌کند. پس به لحاظ تاریخی تهی ساختن از انسانیت به مهاجمان اجازه می‌دهد که: «قربانیان را از انسانیت شان جدا کنند و در نتیجه باعث شوند که آنان از انسانیت جدا شده به نظر آیند. این به نظر مرتکبان به معنای آن است که هنجارهای اخلاقی رایج نسبت به آنان اعمال نمی‌شود» (سمولرز، ۱۹۹۶: ۳۱).

۴-۳. سپر بلاسازی

آن نظام‌های عقیدتی هستند که جمعیت‌ها را برای بدبختی‌های گذشته و حال سپر بلا می‌کنند. سپر بلا کردن یک سنت باستانی است که توسط بسیاری از فرهنگ‌ها در سرتاسر دنیا صورت گرفته است. در دوران باستان یک جامعه به‌طور نمادین تمام گناهان و گمراهی‌های خود را به یک حیوان یا شخص نسبت می‌داد. این حیوان یا شخص بعداً با تشریفات مذهبی به بیابان انداخته می‌شد یا بی‌درنگ کشته می‌شد (داگلاس، ۱۹۹۵). در این فرآیند انتقال جامعه قادر بود بی آن‌که خطاکاری‌های گذشته عذابش دهد یا از سوی خدایان مورد غضب واقع شود شروعی دوباره داشته باشد. در دوره‌های جدیدتر اصطلاح سپر بلا کردن به تدریج به روندی اشاره دارد که افراد و گروه‌های بی‌گناه برای بدبختی‌ها و مشکلات دیگران به گونه‌ای ناعادلانه سرزنش می‌شوند. به‌طور کلی مردم جواب‌های ساده

1. Sand Creek.

2. Cheyenne.

و قابل فهم برای مسائل پیچیده را دوست دارند و سپربلاکردن این امر را ممکن می‌سازد. در مورد این مسئله داگلاس^۱ اظهار می‌کند:

«جایی که جهل به اسباب واقعی بدبختی و آسیب وجود دارد، بشر ناگزیر به دنبال توضیحی می‌گردد. گویی اشخاص، گروه‌ها و جوامع نمی‌توانند اتفاقاتی که ظاهراً غیرقابل توضیح است را تحمل کنند یا با آن‌ها زندگی کنند. از این‌رو زمانی که چنین اتفاقاتی رخ می‌دهد تا وقتی که چند توضیح قابل قبول پیدا نشود هیچ آسایش یا تطهیری وجود نخواهد داشت» (داگلاس، ۱۹۹۵: ۴۱).

متأسفانه زندگی همیشه برای این‌که چرا اموری اتفاق می‌افتند پاسخی ندارد، یا پاسخ زندگی ممکن است به آسانی قابل فهم یا به لحاظ احساسی رضایت‌بخش نباشد. در عوض ممکن است مسئله این باشد که رهبران سیاسی، نظامی یا مذهبی بخواهند مسئولیت را از خودشان یا منافع‌شان رفع کنند و در عوض، آن را بر عهده جمعیت آسیب‌پذیری بگذارند که می‌تواند سرزنش برای اشتباهات و مشکلات را به گردن بگیرد. این جاست که سپر بلا کردن به میدان می‌آید.

شاید بهترین نمونه این روند موردی است که یهودیان توسط نازی‌ها به عنوان مقصران شکست آلمان در جنگ اول جهانی معرفی شدند؛ همان چیزی که اکنون به افسانه خنجر از پشت زدن^۲ معروف شده است. این اسطوره در نوامبر ۱۹۱۹ شروع شد، زمانی که ژنرال پاتل ون هیندنبورگ^۳ در یک کمیسیون اصرار کرد که خائنان داخل آلمان شکست وی در جنگ را مهندسی کرده بودند (ادلیف و ادلیف، ۱۹۹۴؛ فیشر، ۲۰۰۲، شولبوش، ۲۰۰۱). وی اصرار داشت که ارتش از پشت خنجر خورده است. این عناصر خائنان شامل یهودیان، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها می‌شد. به جای اقرار به شکست آلمان به لحاظ نظامی، برای رهبران جامعه و بسیاری از شهروندان پذیرش این‌که گروه‌های خاصی مقصر بوده‌اند آسان‌تر بود. از آن‌جا که ارتش آلمان تا زمان آتش بس در سنگرهای خود مانده بود، این دروغ راحت پذیرفته شده بود. در سال‌های میان دو جنگ اول و دوم، یهودیان به علت شکست‌های دولت وایمار،^۴ سقوط اقتصاد آلمان در زمان رکود بزرگ، هم‌چنین دیگر

1. Douglas.

2. Dolch Stoss legende.

3. Paul von Hindenburg.

4. Weimar Government.

مشکلات متعدد سرزنش شدند. مهم است به یاد داشته باشیم که نازی‌ها سپر بلاکردن یهودیان را ابداع نکردند، بلکه آن‌ها توانستند بر دست مایه‌های عمیق یهودستیزی اروپایی و مسیحی تکیه کنند که مدت‌ها یهودیان را برای بسیاری از بیماری‌ها و بلاهای تاریخی از جمله مرگ سیاه^۱ سرزنش کرده بود (کارول، ۲۰۰۱؛ پراگر و تلوشکین، ۱۹۸۳؛ ویس، ۱۹۹۶). یهودیان را سپر بلاکردن پاسخی آسان به وضعیت‌های بعضاً دشوار بود و یک دشمن بالقوه برای جامعه ملی دست و پا کرد تا علیه آن مبارزه کنند. همین احساسات بود که نازی‌ها توانستند برای دست‌یابی به قدرت و تأسیس دولت نازی از آن سوءاستفاده و بهره‌برداری کنند.

۳-۵. جهان‌بینی مطلق‌گرایانه

ایدئولوژی‌هایی هستند که جهان را با تعابیر مطلق‌گرایانه تعریف می‌کنند و هیچ‌گونه توافق و سازگاری را ممکن نمی‌بینند. بیش‌تر خشونت‌هایی که علیه مردم بومی شمال، مرکز و جنوب آمریکا اعمال شد تا حد زیادی توسط سیستم عقیدتی مسیحی مطلق‌گرا دامن زده شده بود که ساکنان بومی دنیای جدید را کافرها و وحشیانی معرفی می‌کرد که باید تغییر دین دهند یا بمیرند (کوکر، ۱۹۹۸؛ دیکسون، ۱۹۹۷؛ ستانارد، ۱۹۹۲). هیچ حد وسطی وجود نداشت که ارزش تمدن‌های بومی یا حق آنان را برای بودن بپذیرد. دکترین مسیحی آن زمان تبلیغ می‌کرد که تنها تمدن مسیحی است که از راه درست پیروی می‌کند و پیروان دیگر ادیان، گناهکارند و رو در روی خدا ایستاده‌اند. بیش‌تر اوقات می‌بینیم که این نوع از ذهنیت در سیستم‌های دینی یا شبه دینی آشکار می‌شود، به ویژه در میان آنان که به خوانشی بنیادگرایانه از دین خود باور دارند.

مقصود از بنیادگرایی اعتقاد به حقیقت ظاهری و مطلق نوشته‌های مقدس یک دین است و اغلب تلاش برای بازگرداندن دین به شعائر و اصول اصلی آن را در بر می‌گیرد. همه دین‌ها تشریفات مذهبی، عقاید و شعائر خود را در پاسخ به تغییرات اجتماعی و سیاسی اصلاح می‌کنند؛ اما بنیادگرایی تمایل به رد این تغییرات دارد؛ زیرا این تغییرات را دور شدن دین از راه واقعی آن قلمداد می‌کند. همه دین‌ها تصویری آرمانی از جامعه مذهبی بی‌عیب و نقص بر اساس سنت‌ها، کتاب مقدس و دیگر متون مقدس ارائه می‌دهند و بنیادگرایی بر آن است تا به این تصور لباس واقعیت بپوشاند (سلنگون، ۲۰۰۳). بنیادگرایان به علت اعتقاد

به راستی مطلق و لغزش‌ناپذیر دیدگاه خود هرگز به پیچیدگی اخلاق اذعان نمی‌کنند. چارلز کیمبال^۱ پژوهش‌گر دین اشاره می‌کند که چنین ادعاهای راستی مطلق به شدت با افراطی‌گری مذهبی خشن مرتبط است. از دید افراط‌گرایان مذهبی خشن، هیچ ابهامی وجود ندارد؛ زیرا دیگر دیدگاه‌ها همه اشتباه و مورد رضایت خداوند نیست. هم‌چنین هیچ جایی برای توافق وجود ندارد؛ زیرا توافق نفی حقانیت تلقی می‌شود. بنیادگرایی با دیدگاهی مانی‌گونه^۲ یا دوگانه‌گرایانه جهان را به دو اردوگاه که به آسانی فهمیده می‌شوند تقسیم می‌کند؛ خیر و شر، درست و اشتباه، روشن و تاریک (کیمبال، ۲۰۰۲). از این رو از نظر باورمندان واقعی، خشونت برای پیگیری اهداف بنیادگرایانه برای دفاع از سخن خداوند صورت می‌گیرد و بر همین اساس مقدس شمرده می‌شود. کسانی که همان تصور از ایمان آن‌ها را ندارند بنا بر تعریف به لحاظ روحانی و اخلاقی پایین‌تراند و بنابراین قربانیان موجه خشونت عادلانه‌اند. از این منظر رنج و آسیب به وجود آمده را می‌توان به عنوان خواست خداوند برای ساختن دنیایی اخلاقی‌تر توجیه کرد (سلنگون، ۲۰۰۳). در نتیجه آسان است بفهمیم چرا تأثیر اروپاییان بر مردم بومی آمریکا این اندازه به‌طور آشکار ویرانگر بود.

وقتی اقدامات دیکتاتوری‌های مختلف کمونیست مانند آنچه در اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین و یا در کامبوج^۳ در زمان تسلط خمرهای سرخ را بررسی می‌کنیم بیش‌تر با

1. Charles Kimball.

2. Manichean.

۳. ویراستار: کامبوج که در حال حاضر با عنوان رسمی پادشاهی کامبوج خوانده می‌شود، کشوری واقع در جنوب شرقی آسیا به مرکزیت پنوم پن و بخشی از شبه قاره هند و چین است که با مساحت ۱۸۱۰۳۶ کیلومتر مربع با تایلند (شمال غربی)، لائوس (شمال شرقی)، ویتنام (شرق) و خلیج تایلند (جنوب غربی) هم‌مرز بوده و فعلاً جمعیتی بالغ بر ۱۴ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر دارد. زبان و خط رسمی آن خمر و مذهب رسمی اش بودائیسیم است. ۹۵ درصد از مردم این کشور، بودایی و از تبار خمر و سایرین را جمعیت‌های ویتنامی، چینی، جامی و قبایل کوهستانی تشکیل می‌دهند. از لحاظ اقتصادی کامبوج، با دارا بودن صنایع مهم در حوزه‌های نساجی و پارچه بافی، کشاورزی، ساختمان، و توریسم در کنار تجارت موفق و کشف منابع نفت و گاز در بستر آب‌های سرزمینی، منابع انسانی کافی و مدیریت سیاسی توانمندی که توانست به سرعت اوضاع و احوال یک کشور رنجور و پاره پاره از جنگ و کشتارهای جمعی را سامان بخشد، اکنون با رشد اقتصادی شش درصدی، یکی از کشورهای پیشرو در جنوب شرق آسیا به شمار می‌رود. کامبوج که به دلیل موقعیت جغرافیایی بی‌مانندش همواره مورد طمع و دلیل منازعات مسلحانه خونبار با همسایگان بود، از ۱۸۶۳ تحت الحمایه و استعمار فرانسه بود و این وضع به غیر از دوران اشغال آن به‌وسیله ژاپن در جنگ دوم جهانی تا بازیابی استقلال در ۱۹۵۳ ادامه داشت. در ۱۹۵۵ پادشاه پرنس سیهانوک رهبری دولت فراگیر ائتلافی را بر عهده گرفت. ولی نتوانست از ورود کامبوج به جنگ ویتنام یا نفوذ کمونیست‌ها جلوگیری کند. در واقع گسترش جنگ ویتنام به درون مرزهای کامبوج در نهایت، منجر به سقوط حکومت پادشاهی و روی کار آمدن رژیم سفاک خمرهای سرخ شد. در ۱۹۷۰ وی طی کودتایی که با حمایت ایالات متحده آمریکا به رهبری نخست‌وزیر وقت صورت گرفت از قدرت بر کنار شد. رژیم کودتا بلافاصله با اعلام برائت از کمیونسیت‌ها از دولت ویتنام خواست تا خاک کامبوج را ترک کند ولی نیروهای ویتنام شمالی و ویت کونگ‌ها که به آن سرزمین به مثابه معبری استراتژیک و لوجستیک می‌نگریستند، رأساً و هم‌چنین با حمایت از چریک‌های مائویسم خمر سرخ و تحریک و ترغیب آن‌ها فوراً عملیات نظامی علیه دولت کودتا را آغاز کردند که

همین نوع ذهنیت روبه‌رو می‌شویم. از نظر معتقدان سرسخت این رژیم‌ها، حزب همیشه بر حق و مصون از خطاست. سازمان حزب مرکزی خمر سرخ به عنوان انگکار^۱ شناخته شده بود. به نظر الکس هیتون^۲ «انگکار، بودیسم را به «دینی» جدید تغییر داد. انگکار (و انقلابی که صورت داده بود) مانند یک خدا با تعابیر اغراق‌آمیز و اغلب فوق بشری توصیف می‌شد؛ تعبیری که گاه مستقیماً از بودیسم برگرفته شده بود» (هیتون، ۲۰۰۲: ۱۲۸). جهان‌بینی‌ای که انگکار از آن حمایت می‌کرد هیچ اختلاف عقیده، مخالفت یا مذاکره‌ای را بر نمی‌تابید. بلکه نوعی حقانیت مصالحه‌ناپذیر و مطلق‌گرا را ترویج می‌کرد که در جامعه کامبوج هیچ فضایی برای کسانی که موافق نبودند یا با تصور جامعه آرمانی کامبوجی که توسط حزب حمایت می‌شد هم‌دلی نداشتند باقی نمی‌گذاشت. به همین ترتیب تاریخچه رسمی حزب کمونیست اتحاد جماهیر نشان می‌دهد که:

«قدرت نظریه مارکسیستی - لنینیستی در این واقعیت نهفته است که این نظریه حزب را قادر می‌سازد تا جهت‌گیری درست را در هر شرایطی دریابد، ارتباطات درونی رخدادهای کنونی را درک کند، جهت آن‌ها را پیش‌بینی نماید و نه تنها درک کند که جریان‌ات هم اکنون چگونه و در چه جهتی در حال توسعه‌اند بلکه هم‌چنین بداند که جریان‌ات قرار است در آینده چگونه و در کدام جهت بسط پیدا کنند» (هوفر، ۱۹۵۱: ۸۲).

این موضع چقدر با دکترین مصونیت پاپ از خطا^۳ تفاوت دارد؟ به‌طور کوتاه، این‌گونه چارچوب ایدئولوژیک جایی برای تفاوت در اندیشه، ظاهر یا عمل باقی نمی‌گذارد. نظام عقیدتی قاتلان نسل‌کش به نابودسازی جمعیتی فرمان می‌دهد که به گونه‌ای از استانداردهای جامعه ملی و یا مذهبی پایین‌ترند. با این‌حال آن‌ها در این نظام عقیدتی

پس از چندین سال، منتهی به شکست دولت کودتا و جانشینی خمرهای سرخ تحت الحمايه ويتنام به رهبری پل بوت در ۱۹۷۵ شد که به بهانه پیاده ساختن نظریه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش در مدت زمامداری اش حدود دو میلیون نفر را قتل عام کردند. در ۱۹۷۸ در پی حملات مسلحانه خمرهای سرخ به نیروهای مرزی ویتنامی، ویتنام و کامبوج را اشغال کرد و رژیم خمر سرخ را سرنگون ساخت. پس از خروج سربازان ویتنامی در ۱۹۸۹ نیروهای مقاومت دولت ائتلافی سه جانبه در تبعید (به رهبری پرنس سیهانوک و مشارکت خمرهای سرخ) با تأسیس جمهوری خلق کامبوج (با تمایلات سیاسی به سوی اتحاد جماهیر شوروی) در مناطق غربی و جنوبی کامبوج فعال شدند. در ۱۹۹۱ جناح‌های درگیر با طرح صلحی مشتمل بر انتخابات آزاد و نظارت سازمان ملل و کاهش تمامی نیروهای مسلح کامبوج موافقت کردند. در ۱۹۹۲ نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در این کشور مستقر شد و با مشارکت سازمان ملل در اداره امور کامبوج موافقت شد.

1. Angkar.
2. Alex Hinton.
3. Papal Infallibility.

احساس آرامش می‌کنند. کسانی که با اطمینان مطلق، راستی مطلق را دریافته‌اند تمایل ندارند از بردبارترین افراد باشند.

۶-۳. آرمان‌گرایی

آن نظام‌های عقیدتی هستند که به دنبال آفرینش آینده‌ای اتوپیایی‌اند. واژه اتوپیا از *توماس مور*^۱ نویسنده، حقوق‌دان، محقق و سیاستمدار انگلیسی می‌آید. او در حدود سال ۱۵۱۶ کتابی به زبان لاتین منتشر کرد که بیش‌تر با نام اتوپیا شناخته شده است.^۲ او این کلمه را از [واژه] *Outopia* یونانی به معنای هیچ مکانی و واژه یونانی *Eutopia* به معنای مکان خوب برگرفته است (فرانک و فرانک، ۱۹۷۹؛ موهاک، ۲۰۰۰). در این کتاب وی جامعه‌ای را توصیف می‌کند که به صورتی عقلانی سازمان‌یافته است و در آن مالکیت تمام اموال مشترک است. در این جامعه هیچ حقوق‌دانی وجود ندارد و تنها تعداد کمی قانون وجود دارد؛ زیرا در نبود منازعه نیازی به این امور نیست. به علت ماهیت اغراق‌آمیز این تصورات، این اصطلاح به هر تصویری از یک جامعه کامل و دست‌نیافتنی اشاره دارد. اما ساختن جامعه‌ای کامل‌تر اغلب مستلزم رهایی از شر کسانی است که سازگار نیستند. همان‌گونه که *ای. وی. کوهاک*^۳ به شیوایی بیان کرده است: «نمی‌توان بدون ارباب اتوپیایی ساخت، و در کوتاه‌مدت، ارباب تنها چیزی است که باقی می‌ماند» (براشر، ۱۹۸۲: ۸۰). برخی از بدترین نقض‌های حقوق بشر در مکان‌هایی مانند اتحاد جماهیر، چین و کامبوج اتفاق افتاد که دولت‌های انقلابی تصمیم گرفتند که برای عملی کردن تصور آرمانی خود از جامعه لازم است تمام طبقات مردمی را از میان بردارند. برای مثال، خمرهای سرخ کامبوج در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ پس از چند سال جنگ قدرت را به دست آوردند و بی‌درنگ شروع به اجرای ایدئولوژی نسل‌کشان نمودند (جکسون، ۱۹۸۹؛ شورت، ۲۰۰۴). خمرهای سرخ گروهی ملی‌گرا بودند که به شدت زیر تأثیر تعدادی اصول فلسفی لنینیستی و استالینیستی بودند. آن‌ها هم‌چنین به شدت وابسته به یک فلسفه سیاسی بودند که مستلزم تلاش برای خلق دوباره امپراتوری انگکور^۴ از قرن ۹ تا ۱۵ بود، زمانی که نژاد مردم خمر بر بیش‌تر سرزمینی که امروزه کامبوج، تایلند، لاوس و ویتنام نامیده می‌شود، حکومت می‌کردند (چاندلر، ۱۹۹۲). در جهان‌بینی آن‌ها، آن زمان، زمان عظمت خمرها بود. خمرهای سرخ بر

1. Thomas More.

۲. نام کامل کتاب چنین است: *De Optimo Reipublicae Statu deque Nova Insula Utopia*

3. E.V. Kohak.

4. Angkor.

آن بودند تا دوباره این دوره را خلق کنند و سرزمینی که زمانی صاحب آن بودند را دوباره مطالبه کنند. خمرهای سرخ برای تحقق این جامعه دوباره زنده شده و اتوپیایی، احساس کردند که لازم است با از میان برداشتن هر عنصر فاسدی، مانند اعضای دولت و ارتش سابق، طبقات تحصیل کرده، ویتنامی‌ها، چام‌ها^۱ و چینی‌ها و هم‌چنین گروه‌های بی‌شمار دیگری که تهدیدی علیه نظم اجتماعی جدید دیده می‌شدند، از نو شروع کنند. آرون بک^۲ در این باره چنین می‌گوید:

«ایدئولوژی خمرهای سرخ مستلزم دگرگونی کامل جامعه، از میان برداشتن هرگونه تأثیر غربی و تبدیل جامعه به ناب‌ترین شکل سوسیالیزم بود. از افراد انتظار می‌رفت که آزادی اراده خود را تسلیم اراده جمعی کنند. انقلابیون برای نابودسازی کامل ارزش‌ها، رفتارها و رسوم مدرن ایستادگی کردند. آنان در پی تجدید شکوه باستانی و پاکسازی حال حاضر از طریق خالی کردن شهرها، مجبور کردن والدین فاسد به اطاعت کردن از فرزندان منزّه‌شان، و واگذاری تحصیلاتشان به روستاییان و کارگران غیرفاسد بودند. هر امر ناسازگار با این هدف یعنی فردگرایی، دارایی شخصی و خانواده باید از میان برداشته می‌شد» (بک، ۱۹۹۹: ۱۹۰).

از همه مهم‌تر خمرهای سرخ به دنبال آرمانی اتوپیایی بود، آرمانی که نهایتاً دست یافتنی نبود. نتیجه، نسل‌زدایی بود که با توجه به نسبتی از جمعیت که کشته شد مهلک‌ترین نسل‌زدایی قرن بیستم بود (رومل، ۱۹۹۴). به همین ترتیب اتحاد جماهیر شوروی علاقه‌مند به خلق بهشت برای کارگران سوسیالیست بود که برای بسیاری الهام‌بخش بود، اما هم‌زمان برای دست‌یابی به جامعه مطلوب «خشونت رعدا‌سای هدایت شده دولتی» ضروری شد (ویتز، ۲۰۰۳: ۶۰). به عبارتی دیگر، تحول و دگرگونی بزرگ یک جامعه، سبب پیدایش سختی‌ها، مقاومت و موانع شگرفی از منابع گوناگون می‌شود و خشونت نسل‌کشانه اغلب ابزاری برگزیده برای چیرگی بر آن موانع و سختی‌ها بوده است.

نتیجه‌گیری

موضوعات ایدئولوژیک مورد بحث در بالا، به فراهم آوردن بنیاد و پایه، انگیزه‌ها و توجیحات لازم برای هر نسل‌زدایی که بخواهد عملی شود، کمک می‌کند. همان‌گونه که

1. Cham.
2. Aaron Beck.

می‌کند جای خود را به بنیانی دهد که بر احساسات بین‌المللی و حقوق بشر به عنوان یک اخلاق فراگیر تأکید می‌کند» (هیرش، ۲۰۰۲: ۱۶۵).

ملی‌گرایی اغلب به «خودشیفتگی تفاوت‌های کوچک» دامن می‌زند. چنین آرمان‌های قوم‌مدارانه‌ای باید جای خود را به آرمان‌هایی بدهند که دارای جهت‌گیری هر چه فراگیرتر هستند. اروین استاب^۱ به ما یادآوری می‌کند که «اندیشه‌ها می‌توانند مخرب باشند یا ما را برای مراقبت و نوع‌دوستی آماده سازند» (استاب، ۱۹۸۹: ۲۸۲) شاید زمان آن رسیده است که ما دومی را پرورش دهیم نه اولی را. اما این یک هدف درازمدت است و هدفی است که به آسانی نمی‌توان به آن دست یافت. فرهنگ‌ها به ویژه فرهنگ‌های سیاسی دیرپا یک شبه عوض نمی‌شوند. این گونه دگرگونی نگرشی و کند باید با اقدامات کوتاه‌مدت مستقیم‌تر همراه باشد.

باز اجتماعی کردن در کوتاه‌مدت باید با اجرای متهورانه قوانین حقوق بشری بین‌المللی از طریق بخش‌هایی مانند دادگاه بین‌المللی کیفری و دیوان بین‌المللی عدالت همراه باشد (به بلینت^۲ در همین مجلد نگاه کنید). این تنها برای خود عدالت مهم نیست؛ بلکه هم‌چنین از این جهت مهم است که دستگیری، محاکمه و مجازات مرتکبان نسل‌زدایی به تغییر ارزش‌ها و دیدگاه‌های بین‌المللی و ملی در مورد نسل‌زدایی، حقوق بشر و حاکمیت کمک می‌کند. باید به یاد داشته باشیم که تغییرات حقوقی اغلب بر تغییرات نگرشی مقدم است و بر آن تأثیر می‌گذارد.

چندین راهبرد دیگر هم توسط شماری از دانشمندان و فعالان پیشنهاد شده است، اما همه آن‌ها سرانجام به این جا می‌رسند که آیا افراد و گروه‌ها پیام‌های ایدئولوژیک ضروری جلوه داده شده‌ای که آزار دیگر هم نوعان را توجیه می‌کند را بپذیرند یا نه؟

الکساندر سولژنیتسین^۳ نویسنده و بازمانده معروف گولاگ این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند: «به تدریج برای من روشن شد که خطی که خیر و شر را جدا می‌سازد نه توسط دولت کشیده شده، نه توسط طبقات و نه توسط جناح‌های سیاسی. بلکه این خط دقیقاً توسط قلب هر فرد انسانی و قلب‌های همه انسان‌ها ترسیم می‌شود» (سولژنیتسین، ۱۹۷۵: ۶۱۵، ۶۱۶).

1. Ervin Staub.

2. Balint.

3. Aleksander Solzhenitsyn.

کتاب‌شناسی فارسی:

- آرنت، هانا، توتالتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی (۱۳۸۹)، نشر ثالث.
- خالقی، علی؛ جاویدزاده، حمیدرضا (۱۳۹۰)؛ رویکرد قضایی سازمان ملل متحد در مبارزه با نسل‌کشی، فصلنامه حقوق: مجله دانشکده حقوق دانشگاه تهران، دوره چهل‌ویکم، شماره یک، بهار.
- میری، حمید؛ مافی، همایون (۱۳۸۸)، بررسی نقش دادگاه‌های داخلی کشور رواندا در محاکمه جنایت‌کاران نسل‌کشی ۱۹۹۴، حقوق خصوصی، شماره پانزده، پاییز و زمستان.
- نوربرت، الیاس، خشونت، تمدن و دولت، ترجمه شهریار وقفی‌پور (۱۳۸۷)، در: قانون و خشونت، نشر فرهنگ صبا.